

پیام آزادی (ناشرا فکار ملی مترقی)

باهتمام: فعالین جنبش نجاتبخش مردم افغانستان

شماره ششم ماه جدی سال ۱۳۸۲ (جنوری ۲۰۰۵)

فهرست مطالب:

- ۱؛ مبارزه طبقاتی و اهمیت آن.....(صفحه ۱)
- ۲؛ از فروپاشی برجهای مرکز تجارت جهانی تا سقوط رژیم طالبان (بخش ششم).....(صفحه ۵)
- ۳؛ صفحه از تاریخ افغانستان.....(صفحه ۱۱)
- ۴؛ نگاهی مختصر به تحولات ۲۵ سال اخیر و اثرات سوء وحشتبار آن بر مردم.....(صفحه ۱۵)
- ۵؛ منشأ سرمایه داری صنعتی.....(صفحه ۳۰)
- ۶؛ اشعار انتخابی.....(صفحه ۳۶)

مبارزه طبقاتی و اهمیت آن

باید پیش طبقات، تاریخ بشری تاریخ پیدایش و رشد برخی طبقات و نابودی طبقات دیگر، به تاریخ مبارزه بیرحمانه طبقاتی بدل گشت. تاریخ نظام برده داری، تاریخ مبارزه میان طبقات برده داران و بردگان است. مبارزه طبقاتی نتیجه تفاوت موقعیت اقتصادی و تضاد منافع طبقات مختلف است. منافع طبقاتی بوسیله موقعیتی که هر طبقه در نظام تولیدی اجتماعی دارد، تعیین میگردد.

طبقات بهره کش از آنجاکه صاحب وسایل تولید هستند، سهم مهمی از ثروت اجتماعی را که طبقات بهره ده تولید کرده اند به خود اختصاص میدهند. از همینجاست که تناقضات و تضادهای بین طبقات ناشی میشود، از همین جا است که بین طبقات، مبارزه روی میدهد؛ بردگان در مقابل برده داران، رعایا و سرفهادر برابر با ربا بان و فئودالها و کارگران در برابر سرمایه داران قرار میگیرند. مبارزه طبقاتی برشالوده عینی وجود طبقات بهره کش و بهره ده، و بر این اساس که منافع آنها متضاد است و سود یکی زیان دیگری است، جریان میابد. مبارزه طبقاتی امری نیست که کسی آنرا ازاده کرده و بطور ذهنی بوجود آورده باشد. ازین رفتن آن هم وابسته به میل و اراده افراد نیست. تاریخ بیاد دارد که در کشورهای مختلف هیأت حاکمه، سرمایه داران بزرگ و زمینداران بزرگ در وابستگی و پیوند با نواستعمار و امپریالیزم که اکثریت عظیم خلق، همه طبقات زحمتکش راستم و استثمار میکردند و منافع شان درست در نقطه مقابل طبقات بهره ده قرار داشته است "دستور دادند" و مجالس فرمایشی "قانون تصویب کردند" که ازین بعد مبارزه طبقاتی برمی افتد و صلح طبقاتی برقرار میشود! و توسط دستگاه تبلیغاتی خود مرتباً فریاد میکشیدند که به اراده پادشاهان و روسای دولتها گرگ و میش ازینک جوی آب میخورند، ستیز طبقاتی جای خود را به وحدت طبقاتی داده است. بین زمینداران و سرمایه داران بزرگ غارتگران همه کارگر و دهقان و سایر زحمتکشان که با گرسنگی و بیکاری، فقدان وسایل تولید و وسایل زندگی دست به

گریبان بودند گویایگانگی عاطفی وجود دارنده مبارزه طبقاتی.

اما مبارزه طبقاتی را که يك مسئله عینی است و به اراده و تمایل افراد و تصمیم و تبلیغ وابسته نیست، نمیتوان آنرا با فرمایش ملغی ساخت. با فشار قوه پولیس و ارتش شاید بتوان اعتصابهای کارگری و یاشورشهای دهقانی را سرکوب کرد ولی منافع متضاد کارگرو سرمایه دار بزرگ یا دهقان و زمینداران بزرگ را نمیتوان لغو کرد. این تضاد بعلت مناسبات متضادی است که آنان با وسایل تولید دارند. طبقه صاحب وسایل تولید ثروتمند، ستمگرو بهره کش است و در هر حال گرگ طبقه محروم از وسایل تولید که ستمکش و بهره ده است. آن یکی نفعش درین است که بیشتر بهره کشی کند، بیشتر بریاید و غارت کند، این یکی نفعش درین است که ستمگرو است شمارگرو را از مسند قدرت سرنگون کند، وسایل تولید و نعم زندگی را که از آن محروم است بدست خود گیرد. این منافع طبقاتی متضاد، ریشه و منشأ مبارزه طبقاتی است.

علم و تاریخ ثابت میکند که مبارزه طبقات متخاصم، آشتی ناپذیر است. منافع ارباب را با منافع رعیت نمیتوان تلفیق داد و آشتی طبقاتی ایجاد کرد؛ باید بساط ارباب رعیتی را برچید و رعیت را از قید استعمار ارباب رها کنید. نمیتوان منافع سرمایه دار صاحب وسایل تولید را که منشأ سودش اضافه ارزش (ثمره کار کارگر) است با منافع کارگرانی که استثمار میشوند و ثمره کارشان به جیب سرمایه دار میرود آشتی داد و صلح طبقاتی و آشتی و یگانگی بوجود آورد، باید که بساط سرمایه داری را برچید، مالکیت اجتماعی را بر وسایل تولید برقرار کرد، کارگران را از قید بندهای استثمار سرمایه داری رها کنید. مبارزه آشتی ناپذیر طبقاتی از تضاد عمیق وضع اقتصادی و سیلسی طبقات در جامعه ناشی میشود. مبارزه بهره دهان علیه استثمار، علیه اسارت و خواست زندگی آزاد و سعادت مند و رها از بهره کشی، در عین حال مبارزه ای است کاملاً طبیعی، عادلانه و حقه، مبارزه ای است که با قانون تکامل اجتماع، با قوانین عینی تاریخ منطبق است.

بررسی تاریخ همه جوامع نشان میدهد که "تاریخ جامعه های طبقاتی عبارت است از تاریخ مبارزه طبقات" و "محرك واقعی تاریخ، مبارزه انقلابی طبقات است" و اوج گرفتن تاریخ و پیشروی جامعه به این نیروی محرکه نیاز داشت. این قوه محرکه در برده داری، فئودالیزم و سرمایه داری، در تمام انواع جوامع طبقاتی و متکی به استثمار، ساخت اجتماعی اقتصادی را دیگرگون ساخته، بییش رانده و موجبات انتقال به مرحله بالاتر و نظام تازه تری را فراهم ساخته است.

اتحاد طبقات استثمارشونده و ستمکش با طبقات استثمارگرو ستمگر محال است؛ صلح طبقاتی غیر ممکن است. ولی در همین زمینه نکته مهم دیگری را باید از نظر دور نداشت و آن اینکه طبقات متخاصم و مخالف، گاه در مقاطع تاریخی معین در مسایل مشخص، منافع شان با هم همسوئی پیدا کرده و در یک جبه مشترک واحد قرار میگیرند. این امر بویژه در مراحل معینی از تکامل تاریخ دیده میشود که نفی آن (با تردک نادرست از تنوری مبارزه طبقاتی) صدمه بزرگی را به نهضت مبارزه مردم میزند. مثلاً در کشور ما وقتیکه امان الله خان در سال (۱۹۱۹) در رأس دولت فئودالی و وابعبارتی در رأس طبقات ملک و تاجر بارو حیه استقلال طلبی و ترقیخواهی شعار مبارزه علیه دولت انگلیس و کسب استقلال سیاسی کشور را بلند نمود، طبقات مختلف کشور درین مبارزه متحد گردیدند (با آنکه نیروی عمده و تعیین کننده این مبارزه دهقانان و سایر زحمتکشان کشور بودند)؛ اما طوریکه تاریخ شاهد است این اتحاد تا حصول مرام مشترک ملی (یعنی جنگ با امپریالیزم انگلیس و رفع سلطه استعماری آن و استحصال استقلال کشور) دوام نمود، و بعد از نیل به مقصد مشترک، خط سیر طبقات نیز از هم جدا گردید.

اگرچه در شرایط حکومت "حزب دموکراتیک خلق" و بعد شرایط اشغال نظامی و سلطه استعماری سوسیال امپریالیزم شوروی

که طبقات واقشارزحمتکش کشوراعم ازدهقانان، کارگران، روشنفکران مردمی، کسبه واهل حرفه بخاطرکسب استقلال و آزادی ملی و سرنوینی نظام استبدادفاشیستی دست به مقاومت زدندوجنگ مقاومت ملی بطورگسترده و سراسری شکل گرفت؛ بخش بزرگی اززمینداران و تاجران بزرگ و تاجران متوسط (که وابسته امپریالیستهای غربی بودندانیزدرهمسوئی باتوده های مردم علیه اشغالگران شوروی ورژیم مزدوران واردجنگ شدند؛ البته بخش دیگری ازملاکان و تاجران بزرگ که منافع طبقاتی شان ازجانب اشغالگران شوروی ورژیم مزدورتأمین گردید، ازهمان اوایل به آنها تسلیم شدند) لکن درین جنگ مقاومت برخلاف شرایط جنگ استقلال(درسال ۱۹۱۹) نیروها و گروه های ارتجاعی اسلامی خاین به خلق ومیهن به حیث نمایندگان طبقات ارتجاعی(فئودال وکمپرادور) بکمک وحمايت همه جانبه امپریالیستهای غربی ودولتهای ارتجاعی تحت رهبری امریکابرجنگ مقاومت مردم مسلط شدند و براساس ماهیت فکری وطبقاتی شان آنرا درجهت تأمین منافع طبقاتی خودشان وحامیان امپریالیستی وارتنجاعي آنها به شکست کشاندند.

بایدتوضیح شودکه درین جنگ مقاومت دونیروباخواستهای طبقاتی متفاوتی شرکت داشتند؛ دریک جهت طبقات مردم بودندوجهت دیگرراگروه های ارتجاعی مذهبی وگروه های ارتجاعی "غیرمذهبی"(نمایندگان طبقات ارتجاعی) تشکیل میداد. هدف اصلی طبقات خلق راطردسلطه امپریالیزم (درآن شرایط عمدتاً سوسیال امپریالیزم شوروی که کشورابه اشغال نظامی وسلطه استعماری اش درآورده بود) وسرنوینی حاکمیت رژیم مزدور"خلقیها" پرچمیها وسایرگروه های مزدوردولت شوروی وکسب استقلال کشورو آزادی ملی درآن مرحله تشکیل میداد. باآنکه هدف طبقات وگروه های ارتجاعی راتاحدی طردسلطه سوسیال امپریالیزم وسقوط رژیم مزدورروسی تشکیل میداد؛ لکن تضاد آنها با امپریالیزم (درآن شرایط سوسیال امپریالیزم) باتضاد توده های خلق با امپریالیزم ماهیتاً متفاوت بود وهست؛ زیرا توده های خلق ونیروهای انقلابی مردمی ماهیتاً باسلطه هر قدرت امپریالیستی وحاکمیت هر رژیم ارتجاعی مخالفت وتضاد داشتند و دارند؛ اما طبقات ونیروهای ارتجاعی هدف داشتند تا بجای سلطه سوسیال امپریالیزم شوروی، سلطه امپریالیستهای غربی ودولت ارتجاعی خودشان را تحکیم کنند؛ که درعمل بعد از شکست نظامی شوروی وسقوط رژیم مزدوران زمینه را برای سلطه امپریالیستهای غربی (عمدتاً امریکا) وامپریالیزم روسیه وبخشهای از رژیم مزدور در دولت ارتجاعی اسلامی شان مساعد ساختند.

در طول قرن بیستم درکشورهای مختلفی در شرایط تجاوز مستقیم وسلطه استعماری قدرتهای امپریالیستی، چنین واقع شده که نیروهای انقلابی مردمی در پرتو علم مبارزه طبقاتی؛ بادر نظر داشت ساخت اقتصادی اجتماعی وتحلیل طبقاتی جوامع شان ومشخص کردن تضادهای طبقاتی جامعه با حفظ استقلال تشکیلاتی ومنافع استراتژیک سیاسی ومبارزاتی شان اتحادهای مشروط وموقت را بابخشهای از طبقت ستمگرواستثمارگر جوامع شان(که باوجود وابستگی واتکاء بقدرتهای امپریالیستی دیگر، خواهان طردسلطه استعماری اشغالگران بوده اند) تشکیل داده ودرچوکات یک"جبهه متحد ملی" علیه قدرت ویا قدرتهای امپریالیستی اشغالگرمبارزه کرده اند.

مبارزه طبقاتی در نظامهای مختلف:

در جوامع ماقبل سرمایه داری مبارزه طبقاتی اشکال گوناگون داشت. در دوران برده داری، مبارزه بردگان از خراب کردن ابزار تولید گرفته تا قیامهای عظیم توده ای نظیر "قیام اسپارتا کوس" اشکال مختلفی بخود گرفت. در صورتبندی فئودالیزم نبرد اساسی طبقاتی بین دهقانان وفئودالها جریان داشت که اغلب زحمتکشان شهرها و پیشه وران به آن می

پیوستند. قیامهای زحمتکشان و بهره دهان و جنگهای دهقانی سراسرتاریخ فنودالیزم راپوشانده است. درجوامع درطول هزاران سال پس ازتلاشی نظام اشتراکی اولیه نادوران معاصر، باشکال مختلف نبردطبقاتی صورت گرفته است. هرچه این جوامع پیشترمیرفت، مبارزه طبقاتی حادثرو آشکارتروصریحترمیشد. درطول هزاران سال، قیام توده های مردم، چه درنظام برده داری وچه درفنودالیزم، نتوانست به استثمارپایان دهدوطبقات ونبردطبقاتی رازحیات جامعه بزدايد، زیراکه هنوزشرایط لازم فراهم نبود، سطح تولیدهنوزامکان گذارجامعه به نظام فارغ ازاستثماررانمیداد، توده مردم نه متشکل بودندونه هدف مشخص وتئوری علمی رهنمائی داشتند، نه راه نیل به خواستهاوآرمانهای خویش رامیدانستندونه ازحزب پیش آهنگ وستادرهبری میتوانست خبری باشد. همه این شرایط تنهادردوران معینی ارزشدسرمایه داری ایجادمیشود. بااین همه درفرماسیونلهلی ماقبل سرمایه داری، مبارزه طبقاتی، قیامهای بردگان ودهقانان، جنگهای توده هاوزحمتکشان وحق طلبان پایه های جامعه کهنه رامتزلزل کردندونقش عظیم مترقی درجهت سیرتکامل تاریخ داشتندواساسیترین نیروادرتحرك وجلوراندن جامعه وآماده کردن زمینة تحولات تشکیل میدادند.

قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی دراروپادوران رشدسرمایه داری وترقی صنایع بود؛ انقلاب صنعتی درقرن ۱۸ واستقرارکامل رژیم سرمایه داری اوضاع اقتصادی رابه سرعت تغییرداد؛ وهیابآن طبقه پرولتاریاافزایش یافته وبیث یک نیروی طبقاتی ومتشکل درمقابل طبقه بورژوازی قرارگرفت. درثالث اخیرقرن ۱۹ رقابت آزادسرمایه داری به انحصارسرمایه داری مبدل شد؛ وجهه مشخصه سرمایه داری غیرانحصاری صدورکالاوسلطة رقابت آزادبود؛ وسلطه رقابت آزادسبب گسترش سریع تولیددرشرکتهای بیش ازپیش بزرگترشدکه تدریجاًبشکل انحصارات وتولیدبزرگ منجرگردیدودراواخرقرن نهم درکشورهای اروپای غربی سرمایه داری درکل واردمرحله امپریالیستی شد، وامپریالیزم عالیترین وآخرین مرحله تکامل سرمایه داری است.

جامعه نوین بورژوازی که ازدرون جامعه زوال یافته فنودالی بیرون آمدتضادهای طبقاتی راساده ترکرد؛ شرایط نوین استثماروستم واشکال نوین مبارزه راجانشین اشکال وشرایط کهن ساخت. جامعه سرمایه داری آخرین نظام مبتنی براستثماراست؛ درین فرماسیون طبقه پرولتاریاوبورژوازی دربرابرهمدیگرقرارگرفته ومبارزه طبقاتی شدت بی سابقه میابد. پرولتاریا یاطبقه کارگرجامعه مدرن سرمایه داری، که مترقیترین ومتشکلترین طبقه جامعه است باکسب آگاهی سیاسی طبقاتی دررأس این مبارزه قرارمیگیرد.

شرایط عینی جامعه سرمایه داری چنان عمل میکندکه اساس روابط بین بورژوازی وپرولتاریا، مبارزه آنهاوروابط خصمانه آشتی ناپذیرشان باشد؛ ومبارزه طبقاتی اساس این رابطه است. بعلت تضادوخصومت آشتی ناپذیربین منافع اساسی طبقه کارگروبورژوازی، بین این دوطبقه درتمام شئون فعالیت اجتماع مبارزه مداوم وهمه جانبه درگیراست. مبارزه طبقاتی جهت عمده، اساسی وتعیین کننده رادرمجموعه مناسبات این دوطبقه تشکیل میدهد، وبطورعام اساس مناسبات بین طبقات بامنافع متضاد، مبارزه طبقاتی است. روابط متخضم، مناسبات متضادبین دوطبقه وبین منافع دوطبقه صرف نظرازوضع ویژه هرکشور وسطح زندگی درآن وتاریخ سنتهاوویژگیهای آن کشور، بوجودآورنده مبارزه طبقاتی دراشکال مختلف آن است.

بطورخلاصه مبارزه طبقاتی نیروی محرکه اساسی درتمام جوامع منقسم به طبقات متخاصم است. هرقدربلغان بورژوازی ومزدبگیران هیأت حاکمه استثمارگروستمگردرباره وحدت طبقاتی ویگانگی عاطفی وراجی کنند، نمیتواننداین واقعیت

عینی یعنی تضاد عینی موجود بین منافع طبقات حاکمه (دولت) و زمینداران و سرمایه داران وابسته امپریالیسم رباتوده های زحمتکش تحت ستم و استثمار بزدایند؛ و زدودن این تضاد زمانی ممکن میگردد که حاکمیت طبقات استثمارگر و سلطه امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه و حاکمیت سرمایه در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی سرنگون شود.

مبارزه طبقاتی در زندگی سیاسی جامعه اهمیت فراوان کسب میکند. هر قدر مبارزه توده ها و طبقات بهره ده سرسختتر، متشکلترو اصولیترباشد، سیر تکامل پیشرونده جامعه نیز علی القاعده سریعتر خواهد بود، و عالیترین شکل مبارزه طبقاتی انقلاب اجتماعی است. به حکم علم مبارزه طبقاتی منافع بهره کش و بهره ده با هم سازگاری ندارد؛ و طبقات حاکم نه با انجام رفورم در جامعه، نه به زور و تبلیغ و نه با فشار و سرکوب میتوانند آنرا از بین ببرند. مبارزه طبقاتی نه یک پدیده تصادفی و یا گذرا و یا دلبخواه؛ بلکه قانون عینی تکامل تاریخ و اجتماع است. این نبردی است که به آشتی نمی انجامد، بلکه در نهایت امر به از بین بردن بهره کشی و نابودی نظام طبقاتی منجر میشود. ماهیت و علل تسلسل فرم‌های اجتماعی اقتصادی که در حقیقت پلکانهای رشد جامعه بشری هستند در پرتوتئوری علمی (علم انقلاب) و قانون مبارزه طبقاتی، روشن شده و معلوم میگردد که این تحول تاریخی، این روند روبه بالا و متریقی، این طی مراحل و منازل تنها از خلال مبارزه طبقاتی انجام گرفته است.

در جمع بندی آنچه که در فوق مطرح شد، علم مبارزه طبقاتی و تاریخ مبارزات خلقها و ملل جهان و پیروزی انقلابات رهاییبخش ملی و انقلابات اجتماعی این امر را بار اثبات ساخته است که پیشبرد امر مبارزه طبقاتی و ملی مستلزم وجود سلاح انقلاب یا تشکل سیاسی انقلابی مردمی است که بوسیله ایدئولوژی انقلابی رهبری شود؛ تا بتواند مبارزات توده های خلق اعم از کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان را در سرنگونی حاکمیت و سلطه طبقاتی طبقات ارتجاعی فئودال و بورژوازی بوروکرات کمپرادور و سلطه امپریالیسم (در کشورهای تحت سلطه) و حاکمیت سرمایه را در خود کشورهای سرمایه داری امپریالیستی) سازمان دهی و رهبری کند. (تتبع از منابع علمی مترقی جهان)

از فروپاشی برجهای مرکز تجارت جهانی تا سقوط رژیم طالبان (بخش ششم)

بتاریخ دوم اکتوبر (۲۰۰۱) تونی بلیر صدراعظم انگلستان صریحترین هوشدار را برای رژیم طالبان مبنی بر اینکه اگر اسامه بن لادن را تحویل ندهد باید از قدرت کنار برود و مورد حمله قریب الوقوع نظامی غرب قرار خواهد گرفت، داد و علاوه نمود که با وحشت و ترور مصالحه نخواهد شد. همچنان او گفت که این جنبش که بر پایه ترس و وحشت بنیافته از درک فروش مواد مخدر تمویل میشود. تونی بلیر مانند سایر هم‌پاله هایش در اتحاد امپریالیستی تحت رهبری ابر قدرت امپریالیستی امریکا با کمال پرونی و وقاحت اذهان عامه جهان را در مورد تاریخچه ایجاد گروه طالبان و بقدرت رساندن آنها مغشوش مینماید. در حالیکه گروه طالبان بخشی از یک حرکت ارتجاعی ای بوده که گروه های متشکل در آن یعنی گروه های ارتجاعی اسلامی مختلف در اوایل دهه هشتاد میلادی به کمک و حمایت همه جانبه مالی، تسلیحاتی و سیاسی دولتهای امریکا، انگلیس و سایر دولتهای امپریالیستی اروپائی و غیراروپائی و دولتهای ارتجاعی همپیمانان آنها سازمان داده شدند و در افغانستان در جنگ علیه اشغالگران شوروی و رژیم مزدور آن گسیل گردیدند. ولی امروز که ابر قدرت سوسیال امپریالیستی و بلوک تحت رهبری اش فروپاشیده و "جنگ سرد" خاتمه یافته است و تقریباً تاریخ مصرف بعضی از این گروه

های اجیر(خاصاً آنها)یکه دست به نافرمانی زده اند(سپری شده است؛ حال مدعی اندکه این گروه ها(منجمله رژیم طالبان و گروه القاعده)برپایه ترس و وحشت بنیافته و از درک فروش مواد مخدر تمویل میشوند.

در حالیکه سران همه گروه های ارتجاعی اسلامی وقوماندانهای مربوطه شان در شرایط جنگ علیه شوروی ورژیم مزدوران علاوه بر انواع جنایات واجحافی را که علیه مردم افغانستان رواداشته اند تعداد زیادی از آنها به خرید و فروش مواد مخدر نیز دست داشتند. ولی در آن زمان بوسیله همین قدرتهای امپریالیستی ودستگاه های تبلیغاتی آنها به این گروه ها با هویت معلوم واعمال مشخص آنها "مجاهدین راه آزادی" خطاب میشد. ونیز آقای بلیر مدعی است که با این گروه های وحشت آور مصالحه نخواهد کرد؛ در حالیکه در شرایطی که ائتلاف امپریالیستی ارتجاعی در تدارک حمله وتجاوز نظامی به افغانستان بود، قبل از همه گروه های ارتجاعی اسلامی وملیشه های مزدور در ائتلاف شمال رامسلح وتمویل کردند، و در بحبوحه حمله به افغانستان دولت انگلستان بارژیم جمهوری اسلامی ایران کنار آمد؛ در حالیکه قبل از آن(در شرایطی که مناسبات دولتهای غربی بادولت ایران "تیره" میشد) پیوسته دولت ایران نسبت به اعمال دهشت افکنی وتروور و قتل مخالفین سیاسی اش در داخل وخارج مرزهای ایران وحمايت از گروه حزب الله لبنان و گروه های حماس وجهاد اسلامی در فلسطین مورد انتقاد وحمله" قرار میگرفت.

همزمان دبیرکل پیمان ناتو گفت که: "امریکا اسناد وشواهد غیر قابل انکاری رادر مورد دست داشتن اسامه بن لادن و گروه القاعده در حادثه(۱۱) سپتمبر ارائه کرده است وطبق ماده(۵) پیمان ناتو مبنی بر اینکه اگر یکی از کشورهای پیمان صدمه برسد ویامورد حمله قرار گیرد اعضای پیمان باید با آن همکاری نمایند".

بهین تاریخ داکتر عبدالله طی مصاحبه بای بی سی گفت: "مادر شورای که اعضای دولت متوقت راتعیین خواهد کرد، شرکت میکنیم؛ ولی این تلاشها بخاطر برگرداندن کلب الدین نیست؛ زیرا اوسبب همه مسایل است؛ وافرادى از رژیم طالبان که انسانی فکر میکنند و افغانستان را برای افغانستان خواسته باشند، میتوانند در شورادولت آینده شرکت نمایند. همچنان اواز آزادی افغانستان از سلطه، خارجیان صحبت نمود(که منظور اودرینجا دولت پاکستان بود تبصره اژماست). این صحبت داکتر عبدالله بحیث عضوبلند پایه جمعیت اسلامی وشورای نظاردر ائتلاف شمال در مورد "تشکیل شوروتعیین اعضای دولت متوقت" تحت شرایطی که قرار بود تا ظاهر خان در رأس دولت متوقت نصب شود؛ از جمله سیاست بازیهای تبلیغاتی بود که در آن شرایط زیر فشار قدرتهای امپریالیستی غرب صورت میگرفت؛ زیرا در ترکیب ائتلاف شمال جمعیت اسلامی وشورای نظار از جمله گروه های بودند(که بشمول حزب وحدت اسلامی واتحاد اسلامی) بیش از دیگران در مورد حضور ظاهر خان در رأس دولت متوقت بعد از سقوط رژیم طالبان حساسیت نشان میدادند. و در مورد امکان شرکت آن بخشهای از رژیم طالبان که "انسانی" فکر میکنند و "وطن پرست باشند" نیز یک بازی تبلیغاتی در برابر خواست واراده امریکا بود؛ زیرا اختلاف وتضاد بین گروه های مختلف ائتلاف شمال ورژیم طالبان بیش از سایر گروه های جهادی ورژیم طالبان بود؛ زیرا آنها شکستهای سختی را از جانب رژیم طالبان متحمل شده بودند و ربانی ظاهر اوبوسیله طالبان از قدرت ساقط شده بود. امامطلب اینکه عبدالله صحبت از "انسانی" فکر کردن "ویا" افغانستان خواهی" طالبان دارد، مضحکه بیش نیست؛ زیرا در طی یک ربع قرن اخیر از گروه های وحشی خلقیها و پرچمیها، سازانها، گروه های جهادی(که عبدالله جزء آنهاست) و گروه طالبان کدام يك از اینها انسانی فکر کرده اند و یا عمل انسانی انجام داده اند؟ در حالیکه همه این گروه های وحشی وجنایتکار مزدور شنیعترین وغیر انسانیترین جنایات واجحافات را به کمک وحمايت قدرتهای امپریالیستی ودولتهای

ارتجاعی علیه خلق مظلوم افغانستان مرتکب شده اند. همچنان بکاربردن عبارت "افغانستان خواهی" از طرف مذکور نیز یک وقاحت و بیشرمی تمام است؛ همین گروه متعلقه آقای عبدالله و سایر گروه های هم قماش آن چه در دوران جنگ مقاومت مردم افغانستان علیه اشغالگران شوروی و رژیم مزدوران، چه در زمانیکه در رأس دولت اسلامی قرار داشتند و چه در دوران جنگ با رژیم طالبان بر سر قدرت دولتی و چه در شرایط فعلی؛ مزدوران بی عرضه خارجیها قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی بودند، هستند و خواهند بود و در طی یک ربع قرن در خدمت پیاده کردن اهداف و پلانیهای آنها قرار داشته اند. و علاوه بر اعمال جنایات علیه مردم و غارت دارائیهای آنها و ویرانی کشور و منابع آن، خون صدها هزار انسانی را که در راه آزادی میهن شان جنگیدند، بپای باداران امپریالیست شان و دولتهای ارتجاعی ریختند. بعد از آنکه این قدرتها آنها را در انجام وظایف مزدوری شان در یک مقطع معین "ناموفق" یافتند و یالینکه تمایلات شدید عمدتاً سه گروه را در دولت اسلامی به جانب امپریالیزم روسیه مشاهده کردند که پیمان آنرا احمد شاه مسعود "قهرمان" در سال (۱۹۸۴) امضا نمود و تجدید تعهد مزدوری گروه ملیشه ای دوستم و پرچمیها با آن؛ نیروی مزدور دیگری (طالبان) را جانشین آنها کردند. که بعد از آن این گروه هابطور همه جانبه به مزدوری امپریالیزم روسیه و دولتهای ایران و هند درآمدند، و در شرایطی که رژیم طالبان مورد "غضب" دولت امریکا قرار گرفت، این نهاد و باره مورد "تفقد" لایب سابق قرار گرفته و بخدمت گمارده شدند؛ حالا گروه طالبان را مورد ملامت قرار میدهند که علیه مردم انسانی عمل نکرده اند و وطن را در معرض سلطه خارجیها قرار داده اند. در اینجا ضرب المثل "دیگ به ذغال میگوید رویت سیاه" مصداق میابد.

همچنان خلیلی رهبر حزب وحدت اسلامی تشکیل این شوراراکامی مثبت دانسته و گفت: "در انتخاب اعضای شورای عالی وحدت ملی (بخوان وحدت خاینین و جنایتکاران و وطنفروشان) دقت بیشتر صورت گیرد و شرکت بافت اجتماعی اقوام افغانستان باید در آن مدنظر قرار گیرد" موقف خلیلی درین زمینه با موقف عبدالله از نظر محتوی همسان است؛ چون اینها نیز از دستپورودگان نزدیک رژیم اسلامی ایران اند و با تئوریت ظاهر خان شدیداً مخالف تبار می دهند. و منظور از "بافت قومی" در شورامشخص است و آن نصیب شدن سهم معین در قدرت دولتی بنام ملیت هزاره بعد از سقوط رژیم طالبان بود. بهمین روز پادشاه خان حدران یکی از قوماندانهای ولایت پکتیا اعلام نمود که "لویه جرگه باید در ولایت پکتیا دایر شود؛ زیرا مردم پکتیا از زمان نادر شاه طرفدار این خاندان اند و اکنون نیز منتظر ظاهر شاه هستیم".

در شرایط تدارک نظامی امریکا و متحدین آن در حمله نظامی به افغانستان؛ دولت امریکا علاوه از تسلیح و تمویل گروه های ائتلاف شمال، در مناطق شرقی و جنوب غربی کشور بکمک دولت پاکستان چندین قوماندان را از جمله پادشاه خان حدران از پکتیا، گل آقاشیرزوی از قندهار، حاجی قدیر از ننگرهار و چندین تن دیگر را مسلح کرده و بداخل افغانستان فرستادند تا در صورت آغاز حملات نظامی امریکا و سقوط رژیم طالبان مواضع آنها را بکمک قوای اشغالگردین مناطق تصرف نمایند.

پادشاه خان حدران که در پیروسه امضای قرارداد ننگین "بن" نیز شرکت داشت؛ تصور او از اوضاع و شرایط در افغانستان، منطقه و جهان تاحدی خلاف واقعیتهای موجود بود؛ زیرا شرایط پکتیا دیگر شرایط زمان نادر خان نبود، و از جهتی هم چنانکه در مباحث قبلی ذکر شد امریکا و متحدین آن نیز شرایط را برای روی کار آوردن ظاهر خان مناسب نیافتند و بطوریکه در بخشهای دیگر ذکر رفت نیروهای مسلح قدرتمند دیگری به خدمت امریکا و متحدین آن وجود داشتند که بیش از ظاهر خان و هواداران او در شرایط برای آنها کارآمد بودند. اما زمانیکه نادر خان بعد از سقوط دولت امان الله خان و دوران

حکومت حبیب الله (بچه سقاء) به پکتیا آمد، کشور هند تحت سلطه استعماری دولت بریتانیا بود و نادرخان به اراده و کمک دولت انگلیس به پکتیا آورده شد و با قرارداد سلاح و پیول و مهمات در دسترس او و جلب کمک سران اقوام پکتیا مأمور به تصرف قدرت دولتی از حبیب الله شد. در آن شرایط استعمارگران انگلیس نادرخان و خاندان او را بیش از دیگران برای نوکری مناسب تشخیص داده بودند؛ در حالیکه درین وقت شرایط از جهات مختلف کاملاً با شرایط آوردن نادرخان به پکتیا متفاوت بود.

بهین شرایط ملل متحد تشکیل جلسه داد تا روی مفهوم "تروریسم" بحث شده و تعریف مناسبی از "تروریسم" صورت گیرد که با ظهور اختلاف بین اعضای آن توافقی در زمینه بدست نیلند. درین میان نماینده دولت پاکستان اصرار داشت که از "تروریسم" تعریف دقیقی صورت گیرد و او کشمیر تحت سلطه هند را مثال آورد که دولت هند بر مردم آن ستم روا میدارد و نمیشود مبارزات این مردم را هم تروریسم زد. بالمقابل صدراعظم هند از دولت امریکا خواست که دامنه "جنگ ضد تروریستی" اشراناکشمیر تحت سلطه هند امتداد دهد.

درینجا هدف واقعی دولت پاکستان مشخص است و بر اساس منافع طبقت حاکمه فنودال کمپرادور آنکشور استوار است. دولت پاکستان سالهاست که زیر نام "دفاع" از حق خود ارادیت خلق کشمیر منحوی بعضی از گروه های مقاومت کشمیری را کمک کرده و پناه داده است و از آن جهت اغوای خلقهای ملیتهای مختلف پاکستان که خواهان حق خود ارادیت و حق تعیین سرنوشت سیاسی خلق جمووکشمیر اند و بیحیث فشاری علیه دولت هند استفاده نموده است. این مطلب نیز باید اوضح شود که دولت پاکستان بگونه واقعی طرفدار استقلال کشمیر و حق تعیین سرنوشت سیاسی خلق آن سرزمین نیست و هدف دارد تا در آینده نیز از داعیه کشمیر بیحیث حره علیه دولت هند استفاده کند. از جانب دیگر در صورت استقلال واقعی کشمیر از سلطه هند موضوع کشمیر واحد که بخش تحت کنترل دولت پاکستان را هم در بر میگیرد، از جانب مردم این سرزمین مطرح خواهد بود.

دولت هندوستان که در شرایط فعلی نه تنها عملاً مواجه به مقاومت مسلحانه و غیر مسلحانه از جانب نیروهای مقاومت کشمیر است؛ که در چندین ایالت دیگر هند مبارزات انقلابی مردم تحت رهبری نیروهای انقلابی مردمی علیه سلطه دولت هند و امپریالیسم جریان دارد و دولت هند هدف داشت تا با گرفتن تصویب حکم مهر "تروریسم" بر جنگ مقاومت برحق و عادلانه خلق کشمیر از جانب ملل متحد از یکطرف سدی را در برابر دولت پاکستان در "کمک و حمایت" بعضی از گروه های مقاومت کشمیری ایجاد نماید و از طرف دیگر با استفاده از تبلیغات دیوانه و ارامیکوسایر قدرت های امپریالیستی علیه "تروریسم" و کسب حمایت این قدرتها (عمدتاً امریکا) حملات نظامی و حشیانه اشراعلیه خلق مظلوم و تحت ستم کشمیر زیر نام پیشبرد "جنگ جهانی ضد تروریستی" توجیه نماید و بطور رسمی و مستقیم هر چه زودتری ملی مداخله و تجاوز امپریالیسم امریکارادین منطقه بکشاند، تا یکجا با آن به سرکوب و حشیانه جنبش مقاومت ملی خلق کشمیر و جنگ انقلابی خلق در چند ایالت هند و جنگ انقلابی خلق نپال علیه رژیم حاکم آنکشور بپردازند. بهین روز مردم وزیرستان در رأس آنها مولوی لنگر علی خان حمایت و آمادگی خود را در جنگ علیه حملات نظامی امریکا و متحدین آن در افغانستان اعلام داشتند.

بهی تاریخ منابع اطلاعاتی امریکا خبر دادند که ثبت مکالمات تلفونی اسامه بن لادن را با مادرش که در سوریه اقامت داشته است بدست آورده اند، اسامه به مادرش گفته بوده که در طی دو سه روز اخبار مهمی را خواهی شنید و مسئله مهمی رخ خواهد داد. مادر اسامه متن این مکالمات را به مقامات دولت سعودی اطلاع داده است؛ و حتی اسامه اظهار داشته است که

باآنکه دولت امریکایی صحبت مرااستماع کندازوقوع واقعه جلوگیری کرده نمیتواند.

این موضوع نیزمشابه باشایعاتی است که منابع اطلاعاتی امریکاقبل ازحادثه(۱۱) سپتمبر سیگنالهای رادرزمنه دریافت کرده بودندکه طبق اذعان دولت بوش بآن اعتنای لازم مبذول نکرده بودند. بهرصورت اصل واقعیت این حادثه هم شایدجزءاسراری باقی خواهدماندکه هرگزافشانخواهدشد. دولت بوش نیزدرانتظارچنین حوادث وبهانه های بوده است تاباتممسک بآن به اقدامات سلطه گرانه اش میپرداخت. قراریکه بعدهاافشاشدقبل ازواقعه(۱۱)سپتمبر دولت امریکانتدارکات حمله نظامی به افغانستان وبعدبه عراق رادردستوربرنامه های کاری اش داشته است که بخشی ازاستراتژی توسعه طلبانه وغارتگرانه امپریالیزم امریکا درمناطق مختلف مهمی ازجهان علیه خلقهاومللی تحت ستم بوده است. چنانکه تجاوزنظامی واشغال استعماری افغانستان وایجادپایگاه های نظلمی درچندکشورآسیای مرکزی درمرزهای فدراسیون روسیه وکشورچین ودرکشورپاکستان وتهاجم نظامی به کشورعراق وسقوط دولت صدام واشغال استعماری آنکشوروفروبردن چنگالهایش درمنطقه شرق میانه عمق اهداف پلیدغارتگرانه امریکارادررأس یک اتحادامپریالیستی ارتجاعی آشکارساخت.

بتاریخ سوم اکتوبر(۲۰۰۱) اتحادیه اروپاودولت روسیه درمورد همکاری مشترک در "مبارزه علیه تروریسم"بتوافق رسیدند؛ دولت روسیه گفت که درموضعش مبنی برجلوگیری ازتوسعه ناتوجانب مرزهای روسیه بازنگری خواهدکرد. پوتین بااین صحبت درحقیقت عقبنشینی بیشتری رادربرابردولت امریکاواتحادیه اروپاوناواعلام داشت. پوتین برای استتارضعف دولتش درزمنه این مطلب راعلاوه نمود؛ درصورتیکه ناتویشکل یک سازمان سیاسی درآید، روسیه ازگسترش آن به سمت شرق اغماض خواهدکرد، وبالمقابل ازدولت امریکاودول اروپای غربی درخواست نمودتاازتجاوزوحملات وستم ومظالم وحشیانه دولت روسیه علیه خلق چیچن چشمپوشی نمایند. چنانکه درمباحث قبل هم اشاره شده است، دولت روسیه باکرنش دربرابرامریکاومتحدین آن(درایجادپایگاه های نظامی درمناطق تحت کنترل آنکشوردرآسیای میانه وعدم حصول تعهدصریح وقاطع ازجانب امریکاومتحدین آن درموردقضیه چیچن)؛ توانست تاحدی ازقبل پروسه تجاوزگرانه که آنهادرمنطقه آسیای جنوبی وآسیای مرکزی آغازکرده اند، ازجهات مختلف به نفعش بهره برداری کند.

منابع مطبوعاتی دولتهای غربی این خبررامنتشرکردندکه علت تأخیرآغازحمله نظامی امریکابه افغانستان این بوده است تااین فرصت رابرای ظاهرخان وهواداران اومهیاسازندتاقوماندانهای ازداخل رژیم طالبان راتطیع کرده وبطرف خودجلب نمایند. همچنان درهمان روزها تبلیغات وسیعی ازطریق مطبوعات امپریالیستی مبنی برتشویق صفوف رژیم طالبان، که بااعتنام فرصت رژیم راترك کرده وبه جبهه مخالف آن پیبوندند؛ صورت میگرفت، وهم افشاگردیدکه ارتباطات مخفی وآشکاری تأمین شده تابخشهای ازعناصر عالیرتبه رژیم طالبان به اتحادمخالفان جلب شوند. بهمین وقت دولت پاکستان ازظاهرخان خواست تابامقامات پاکستانی مذاکراتی راآغازنماید.

ظاهرخان هم صحبت ازبرقراری مناسبات خوب بادولت پاکستان نموده وسردارولی مشاور اوگفت که:"ماتأمین روابط بادولت پاکستان راهمیت میدهم". این درخواست دولت پاکستان براین مبنااستواربودکه آندولت نمیخواست که گروه های شامل درائتلاف شمال دررژیم بعدازطالبان سلطه زیادی داشته باشند؛ ازآنروترجیح میدادتاباجناح ظاهرخان رابطه قایم نماید. تاآن افرادوجناحهای ازتنظیمهای جهادی وغیرجهادی درکنارظاهرخان قرارگیرندکه بادولت پاکستان

وابستگی داشته باشند، و یا حداقل مخالفت صریح با آندولت نشان ندهند. این موضوع در حقیقت تغییرپالیسی ای بود از طرف دولت پاکستان در مقابل ظاهرخان که با اساس اقتضای شرایط و مجبورت صورت میگرفت؛ زیرا در طی سالهای جنگ مقاومت مردم افغانستان علیه اشغالگران شوروی رژیم مزدوران، دولت پاکستان هیچگونه فعالیتی را از جانب هواداران ظاهرخان در خاک پاکستان اجازه نداد. ولی در شرایطی که سقوط رژیم وابسته آن در افغانستان از جانب امریکا و متحدین آن حتمی شده بود و امکان نفوذ زیاد گروه های شامل در ائتلاف شمال هم در دولت بعد از طالبان حتمی بنظر میرسید که با دولت پاکستان (بخاطر حمایت همه جانبه آن از رژیم طالبان در سقوط آنها) میانه خوبی نداشتند؛ به ظاهرخان روی آورد. ازینکه بنا بر دلایل مشخصی که در فصلهای قبل روی آن بحث صورت گرفت امریکا و ظاهرخان نتوانستند در برابر موقعیت و مخالفت گروه های ائتلاف شمال، به موضع مناسب و دلخواهی در ترکیب دولت موقت دستنشانده بعد از سقوط رژیم طالبان دستیابند؛ و نفوذ دولت پاکستان هم با وجود تلاشهای زیاد در دولت موقت بسیار محدود ماند.

بهمنروزها بوسیله خبرگزاریهای غربی افشاشد که علت دیگری تعویق افتادن حملات نظامی امریکه افغانستان آماده کردن این فرصت بود تا کتله های بیشتری از مردم مناطق تحت کنترل طالبان خاصاً مناطق شرقی و جنوب غربی فرار نمایند؛ تا از یکطرف رژیم طالبان را از دسترسی به نیروی انسانی محروم سازد و از جانب دیگر هر قدر تعداد کتله های مهاجر در پاکستان زیاد شود زمینه ادعای جهتگیری از ائتلاف ظاهرخان تقویت میشود. علاوه بر تشدید تبلیغات در مورد ختم حتمی حکومت طالبان زمینه دیگری بود که توجه مردم رابه جانب دولت آینده جلب مینمود و ازین ناحیه روحیه دولت طالبان را تضعیف میکرد. همچنان اعلام پیهم در مورد تدارک و تهیه امکانات غذایی و معیشتی برای مهاجرین تازه وارد در کشورهای همسایه نیز بهمین منظور صورت میگرفت.

بهمین روز یکی از نمایندگان پارلمان انگلستان از حزب کارگری مصاحبه بای بی سی گفت: "آوردن گروه های ائتلاف شمال بقدرت تکرار اشتباه گذشته است؛ فکر میکنم امریکا و ملل متحد اقدام نمایند و یک دولت جمهوری ای را در افغانستان روی کار کنند" این گفته تبارز "لیبرال مآبی" یک عضو پارلمان دولت امپریالیستی بریتانیا از حزب حاکم است که در مورد ترکیب دولت دستنشانده آینده به آقای بوش و بلیر را اندرز دوستانه میداد؛ در حالیکه او از مورد حمله قرار دادن خلق افغانستان و کشتار و بزن جنبر استعماری در آوردن آنها بوسیله امریکا و متحدین آن از جمله دولت انگلستان صریحاً اغماض نمود.

بهمین روز تونی بلیر صدراعظم انگلستان طی مصاحبه بای بی سی گفت: "با استفاده از جو کنونی حاکم سیاسی جهان من میتوانم دنیا را شفا بدهم". این صحبت آقای بلیر بلند پروازی او را در بدوش گرفتن نقش ژاندارم جهان در کنار ابر قدرت امریکانشان میدهد؛ چون مدتی است که در سایه آقای جورج بوش راه میرود و فکر میکند که جورج بوش درین عرصه نقش مهمی را با او واگذار خواهد کرد. و مفهوم "شفای جهان" هم عمدتاً رام کردن رژیمهای "نافرمان" و سرکوب مبارزات خلقها و ملل جهان است خاصاً در مناطقی که خلقها علیه ستم و استثمار طبقات حاکم ارتجاعی کشورهای شان وسلطه امپریالیزم مبارزه انقلابی بر اه انداخته اند. آقای بلیر شاید رویای حکومت داری دوران امپراطوری استعماری جهانی بریتانیا را در سر میپوراند در حالیکه در اوضاع فعلی جهان امپریالیستی، آقای بوش بیش از او بفکر گسترش ساحه قلدرو امپراطوری استعماری امریکا در جهان میباشد و در رأس جهان امپریالیستی با قدرت نظامی و مالی برترش میخواهد هژمونیزم خود را زیر نام "نظم نوین جهانی" تثبیت و تحکیم کند.

بهمین وقت تونی بلیردرپارلمان انگلستان گفت که: "شواهدی در دست است که دست داشتن اسامه بن لادن رادر حادثه (۱۱) سپتمبر تثبیت و تأیید مینماید" لکن درین اسناد آنقدر فکت‌های محرمانه جاسوسی وجود دارد که نمیتوانیم آنها را بدسترس عامه قرار دهیم". اینهم یکی از طرف‌دهای عوام‌فریبانه و مداریکریهای آقای بوش و بلیروسایر متحدین آنها بود که جهت گمراه کردن عوام انگلستان و امریکا و سایر کشورهای جهان بکار میبردند و بدین طریق سعی داشتند تا با ارائه چنین مدارک تصویری تجاوزات نظامی شان را علیه خلق افغانستان "توجیه" نمایند. به تعقیب مقامات دولت پاکستان اعلام کردند که باساس این شواهد اسامه بن لادن باید به محکمه کشیده شود.

در همین روز اعلام شد که تونی بلیر به روسیه و بعد به پاکستان سفر می‌کند تا ائتلاف جهانی را علیه "تروریسم" مستحکم‌تر نماید. تونی بلیر از همان آغاز اقدام به تدارکات نظامی و دیپلماتیکی دولت امریکا جهت حمله به افغانستان با ژست خاصی باشیوه رومانتیکی و با سخن رانیهای آتشین "اراجیف و لاطیلاتی اشاعه میداد و بیش از سایر سران قدرتهای امپریالیستی عضو ائتلاف امپریالیستی در کنارجورج بوش درین مرحله تجاوز و غارتگری علیه خلقها و ملل مظلوم جهان حرکت میکرد. چنانکه خانم تاج‌پر در شرایط جنگ خلیج و تجاوز اول امریکا و متحدین آن بر کشور عراق اینگونه احساسات "آتشین" جنگ طلبانه از خود تبارز میداد.

بهمین روز شیخ آصف محسنی رهبر حرکت اسلامی طی مصاحبه با بی بی سی چنین گفت: "امریکا اسناد و مدارکی رادر باره اسامه بن لادن که ثبوت باشد در دست ندارد و اسامه باید افغانستان را ترک نماید. او در مورد تدویر لویه جرگه گفت باید به آرای عمومی مراجعه شود و در قرن بیست و یکم لویه جرگه معنی ندارد؛ در لویه جرگه هم باید دو شرط مدنظر قرار گیرد؛ افرادی باید انتخاب شوند که از طرف مردم انتخاب شده باشند و صاحب صلاحیت باشند و قوم سالاری و مذهب سالاری ازین برود". منظور ازین صحبت آقای محسنی این بود که اولاً باصطلاح میخواست در آخرین روزهای رژیم طالبان "حق اخوت اسلامی" را ادا نماید؛ ثانیاً هدف داشت تا با این خدعه و نیرنگ چهره "مدنیتری" نسبت به سایر هم‌مقامانش در سطح جامعه از خود نشان دهد. در حالیکه تحت شرایط اشغال نظامی و سلطه استعماری و حاکمیت ارتجاع خونخوار که خودش بخشی آن است) "مراجعه به آرای مردم" ماهیت و کیفیت بهتری از لویه جرگه اضطراری و لویه جرگه بعدی آن نداشته و نخواهد داشت که بیان دو شرط او هم بر همین مبنا حرف پوچی بود. و صحبت از "دق‌وم سالاری و مذهب سالاری" او هم مبنی بر این هدف بود که تفوق و سلطه همه جانبه "مذهب حنیفی" در جامعه محدود شود و مذهب "جعفری" برسمیت شناخته شود. چون خودش به قشر خاص اجتماعی منسوب است که زیاد نمیتواند بر "قوم سالاری" متکی باشد، چون منفعتی را در مردم فریبی برایش در بر ندارد؛ ازین رو خولست با شهادی از آن بحیث شیوه تبلیغاتی در اغوای بخشهای از مردم در جامعه بنفع خود و گروهش استفاده نماید. در حالیکه او نیز مانند سایر گروه‌ها و عناصر ارتجاعی مذهبی مزدور در کنار طبقات ماک و کمپرادور و سایر مرتجعین تسلیم اشغالگران امریکائی و اروپائی شده و حاکمیت و سلطه استعماری آنها را "آب تطهیر" پاشیده و مهر "مشروعیت" زده است.

در همین شرایط دولت امریکا اعلام نمود که مبلغ (۲۲۰) میلیون دلار کمک اضافی را به افغانستان تخصیص داده است تا از طریق سازمان خوراکه جهان در داخل و خارج کشور برای افغانها در روزهای زمستان غذا و دارو خریداری و توزیع شود. اینهم جزء نیرنگهای شیادانه امپریالیستی آقای بوش و دولت او بود تا در شرایطی که آمادگی کشتار مردم افغانستان و ویرانی کشورشان را میگرفت، میخواست بدینوسیله چهره "انساندوستانه" از خود بنمایش گذارد؛ چنانکه شیادانه در جریان حملات

نظامی و فروریختن بمهای آتشنا برسر مردم افغانستان طیارات امریکائی بسته های موادغذائی رادربعضی مناطق شمال کشور از طریق هوادریین اهالی پرتاب میکردند تا به عوام امریکا، کشورهای اروپائی و سایر عوام دنیا و انودسازند که آنهاجهت "کمک" به مردم گرسنه و محتاج افغانستان رفته اند؛ زهی سفاهت، دورویی و شیطانی! (ادامه دارد).

صفحه از تاریخ افغانستان

مبارزه مردم و روشنفکران ضدارتجاع و اختناق دولت نادرشاه:

سلطنت افغانستان که عملاً کلیه قوای اجرائی، قضائی، تقنینی و نظامی کشور را در دست داشت، اکثریت عظیم ملت یعنی طبقه دهقانان را در زیر تحصیلات بیروکراسی کهنه و مملکت نگه میداشت و برعکس دوره امانیه، رسم اربابی و ملکی و قریه داری را مجدداً تشدید کرده و حواله های خریداری اجباری و کاریگری را معمول نمود، پس طبقه بزرگ دهقان بجان خود مشغول گردید. در حالیکه از معارف محروم و از سیاست روزیگی جدا بودند، کارگرهای زراعتی که عده کثیری بودند از زارع و دهقان فقیرتر بودند، یک کارگر زراعتی مجبور بود که یک خروباد و خربادو بیل آهنی از خود داشته، و روزانه یک تاد و جریب زمین را کودانسانی دهد، و در هنگام آبیاری زمین، درو محصول و چغل خرمن برای مالک کارکنند و در بدل این خدمات سالانه تقریباً چهل سیرگندم، یکصد و بیست سیرگاه و چند سیر جواری بازمیافت. بلینصورت یک کارگر زراعتی بازن و اولاد خود سالی را بدون تفریح و دوام میخواست تا ثنوی بسرمیرساند، و حالت او از وضع دهقانان کز زمین هم بدتر بود. اما دهقان بیزمین در زمین مالک اغلب بطور سهیمه کاری دهقانی میکرد، زنش میریسد و کودکانش در چوپانی کمک میکردند. چوپانان و خرده مالداران کشور وضعی از اینها بهتر نداشتند.

با چنین اوضاعی، دولت از سودای قیام سیاسی اکثریت مردم افغانستان، فارغ البال و آسوده خاطر بود، خصوصاً که سلطنت ماسک شریعت در روی، و قشر روحانی را بحیث نمایندگان مذهب در پهلوی خود داشت. و این هر دو از حسن عقیدت میراثی و دینی کتله های بزرگ مردم افغانستان که بر مبنای تصدیق سعادت و یاشقاوت ازلی قرار داشت، حداظم سوء استفاده نموده و بازو تبلیغ و تلقین، تمام مصائب و آلام اجتماعی، سوء اداره و ظلم و استبداد سلطنت را، امر مقدور و منجانب الله معرفی میکردند و مردم را در تاریکی غفلت می خوابانیدند؛ زیرا بیداری و خودشناسی ملت در حکم ویرانی بنای استبداد اشرافی و استثمار مملکتی بود و پس.

در شهرهای نیز چنین بود، سلطنت از قندان فعالیت سیاسی طبقه متوسط اعم از کسبه و اهل حرف و صنایع، دکاندار و مامور کوچک، تجار خرده و غیره بکلی مطمئن بود، زیرا اینان و لونا راض مستقیماً تحت سایه ژاندارم و پولیس و عسکر قرار داشته، مجال تفکر و مداخله در سیاست نمی یافتند. بعلاوه اینان در شرایط اقتصادی و اجتماعی موجود تمام فعالیت خود را وقف کسب قوت لایموت مینمودند. در حالیکه فاقد هرگونه تشکیلات و اتحادیه بوده، قدرت دفاع از حقوق خویش را نداشتند، بطور مثال: یک نفر رنگریز که از سن ده سالگی بشاگردی شروع، و تا زمان مرگ به رنگریزی دوام میداد، مجبور بود که شخصاً از بته های "اسپرک، روین، عشقار و غیره همچنان از "نیل، چونه توت شستی، براده آهن، انار پوست و پوست چهار مغز" اقسام رنگهای: زرد، ماشی، سبز، نیلی، سرمه ئی، سیاه، خاکی، فولادی، بادامی، سرخ و غیره بسازد و هم از "دانه گز، سبزمازو، انار غوره، صمغ، روین، گل پلاس، پتاس، نیل توتیا و گند درخت زرد آلو"

تاپه چوبی برای نقش و نگار نمودن پارچه باب مخصوصا کرباس تیار کنند (بعدها کثرت ورود رنگهای خام خارجی، زحمت رنگسازی رنگریزان را کم نمود، و یابین صنعت داخلی و رنگهلی پخته را معدوم کرد)؛ معهذالین رنگریز که دستهایش تا آرنج مادام العمر رنگین بود و از صبح تا شام کار میکرد، حاصل دستمزدش بدون خوراکه خانواده اش چیزی نبود، نه پس اندازی داشت و نه وقت تفریح و یا تفکر سیاسی، دولت هم هیچوقت با او بیصنعت اوتوجه و کمکی نمی نمود، گرچه مالیات از او میکشید. حالت سایر پیشه وران شهری تقریباً اینچنین و زندگی اهل کسبه دیگر از آنان نازلتر بود، مثلاً یک نفر پینه دوز تنها صد و پنجاه تاجه ئی داشت که حاوی چند دانه درفش و برنده و سوزن بود. اوتوانائی اجاره کردن دکانی نداشت لهذا کارگاه او در گوشه های بازار، کوچه و سرک بود. او در گوته سراهای عمومی و کرائی و یاد ریز خانه های شخصی بحیث همسایه میخفت و اگر زنی داشت و طفلی در سرای صاحبخانه خدمت مینمودند. همچنین زرگرو خیاط، نجار و گلکار، پیزار دوز و زولیبساز، آهنگرو مسگرو امثالهم روی هم رفته هیچکدام در سیاست کشور نمیتوانستند تماس بگیرند، و فاقد اتحادیه های صنفی بودند. تجار خرده و دکانداران و مامورین کوچک، تحمیل تعطیل کار و انسداد و یا توقیف و حبس چند روزه را نداشتند، زیرا شیرازه کارشان بزودی از هم میپاشید و عایله شان گرسنه میمانند.

پس مبارزه سیاسی و آنها هم در مقابل يك دارة قومی نظامی بسیار مشکل بود. البته سرمایه دار و تاجر که در امور اجتماعی و سیاسی میتوانستند نافذ باشند، از خود خواسته های اصلاحی داشتند و طالب آزادی عمل و ریفورمهای اداری بودند، اما اینها در برابر اراده سلطنت که قوی و بیرحم بود، مانند گوسفندی رام و آرام و مطیع گردیده بودند، خصوصاً که دولت بزودی از سرمایه داری و انحصار و امتیاز تجارت دلالی و صرافی این طبقه، بحیث يك حامی شريك در منفعت، جدا پشیمانان نمود. درینصورت عده از سرمایه دار و تاجر بزرگ مثل عده از ملاکین در پهلوی سلطنت بایستاد و مخالفت را دیگر مجال نماند. زیرا هرم سلطنت بر اضلاع اربعه بیرو کراسی نظامی، ملاک همکار، عده ملاحی جیره خوار و عده سرمایه دار و تاجر بزرگ، اینک تعمیر و تکمیل گردیده بود.

پس سلطنت در سراسر کشور دیگر معارضی متشکل برای خود نمی شناخت مگر قیامهای خود بخودی و پیراکننده ضد استبداد دولتی و مبارزات سیاسی قشر روشنفکر و وطنپرست افغانستان. اینست که مبارزه جدی بین این دو قوت غیر مساوی و غیر قابل مقایسه آغاز گردید. از یکطرف مقام سلطنت با اردوی مجهز، دو ابرو وسیع جاسوسی (بشمول هندیهای که سالها زیر دست اتلجنت سرویس انگلیسی هند تریه شده بودند) و پشیمانان طبقه ملاک با قوت الطهر سیاست از امپراطوری بریتانیا (که هنوز موازنه سیاست جهانی را در دست داشت) تکیه میکرد. از دیگر طرف قشر انگشت شمار روشنفکران افغانستان که از نظر عدد، سازمان و تجربه فقیر بودند، در داخل و خارج کشور تکیه گاهی نداشتند، و در زیر سایه سرنیزه دولت نمیتوانستند با طبقه دهقان یعنی اکثریت ملت کوچکترین تماس سیاسی بگیرند، و حتی در نفس پایتخت قادر به تشکیل يك حزب سیاسی منظم و منسجم نبودند، اینها بشکل انفرادی و یا حلقه های کوچک دست به مبارزه زدند، و چون با احساس وطنپرستی و وظیفه شناسی مجهز نبودند از تسلیم شدن به ظلم و خیانت و استعمار، فدا شدن را مرجح شمردند و این خود نمونه روحیه انقلابی مردم دوستانه و وطنپرستانه اکثریت آنها بود.

این قشر کوچک مرکب از طبقات متوسط شهری و قسماً تجار خرده بود اما مرکز ثقل فعالیت این گروه بیشتر بر شانه جوانان طبقه متوسط و قشر پائینی جامعه شهری قرار داشت. سلطنت از اینها بادهن توپ و تفنگ، برچه و چوبه دار و زندانهای هولناک، استقبال نموده شکنجه های که در مورد آنان تطبیق شد فقط در تاریخهای ماضی قرون وسطی و دوره تفتیش عقاید نمونه

آنرا میتوان یافت و پس. البته این مبارزین دلیر جواب سلطنت رباآتش و خون دادند و همین جواب بود که دست قتل سلطنت رازقصابی و جلادی بیشتر و وطنپرستان بازداشت. گرچه سفلی دولت سالهای دیگر ادامه یافت اما کشتارهای دیوانه و اراومتوقف گردید، یعنی در عوض کشتارهای دسته جمعی، زندانها توسعه یافت و کشتن باینه جای کشتن باشمشیر را گرفت.

در نظر باید داشت که در داخل دایره قشروشنفکران گروههای مختلفی موجود بود، یعنی لیبرالهای ریفرم طلب و برخی وطنپرستان ترقیخواه مخالف سیاست داخلی و خارجی دولت و ضد استبداد و استعمار بودند. اما کثراً این اشخاص مبارز و شریف بینش علمی نداشتند. همچنین عده از روشنفکران غیر فعال بوده و جریان موجوده اجتماعی افغانستان را با موجودیت سلطنت کنونی در کشور و مالک الرقاب دولت انگلیس در هندوستان ابدی و جاودانی و میخکوب میدانستند، لهذا مبارزه را بی سود می شمردند. عده ئی نیز منتظر فرصت نامعلومی بودند تا زمینه اقدام را دیگران آماده نمایند و آنگاه اینان در میدان درآیند، چنین بینشی ناگزیر صاحبش را بتدریج در مرداب اپورچونیستی غرق میساخت و دولت از وجود آنان بهره بر میداشت. علاوه بر خلی محدودی از روشنفکران در خدمت دولت استبدادی قرار گرفتند.

علل مبارزه:

مبارزه روشنفکران افغانی، از همان اوایل سلطنت نادر شاه که برقع از چهره اصلی خود برافکنده بود، متوازی آمد و محاذ داخل و خارج افغانستان آغاز یافت. محاذ خارجی بر محور شاه امان الله خلن دور میزد و محاذ داخلی را بیشتر عنانصر مربوط به طبقه متوسط شهری تشکیل میداد. چرا این مبارزات خونین و سنگین شروع شد؟ روش سلطنت نادر شاه خود جریان چنین مبارزاتی را تسریع و تشدید می کرد.

دولت نادر شاه و روشنفکران:

پس از استقرار سلطنت نادر شاه و تطبیق پروگرام خطرناک او در کشور قشروشنفکران در داخل و خارج مملکت به مبارزه برخاستند گرچه سردرین راه گذاشتند، زیرا روشنفکران در مقابل سلطنتی که بادیواری از جاسوسی وسیع و زندانهای هولناک و ظواهر فریبنده احاطه شده بود، بشکل انفرادی و یا حلقه های کوچکی مبارزه میکردند و هم این مبارزه نه تنها در برابر یک سلطنت مستبد داخلی، بلکه در واقع ضد قدرت استعماری امپراطوری بریتانیا و اتلجنت سرویس او نیز بود که آسپارامکر را بآخاک کشانده و بخون کشیده بود.

این امپراطوری مصمم بود که دیگر افغانستان را مجال سربالا کردن ندهد و اعاده یک رژیم مترقی را در کشور محال و ممنوع سازد تا یک دولت ارتجاعی و مطیع بتواند برای دهها سال دیگر در مملکت حکمرانی نماید. پس هیچ منطقه و هیچ فرد روشنفکری در افغانستان نماند که تحت مراقبت شدید قرار نگرفته باشد. همچنان تمام روشنفکرانی که در ممالک خارجه میزیستند نفسهای شان شمرده میشد. این جنگی که استعمار و اجیران آن بمقابل مردم افغانستان و روشنفکران آن اعلان کرده بودند یک جنگ تنهاسیاسی و بیانظامی نبود بلکه جنگ روانی و اعصاب، جنگ اقتصادی و جنگ ایدئولوژیک هم بود. برای شکستن طرف از تمام وسایل: مراقبت، تهدید، حبس، امحای خاندان، تلقین، تجرید، تخویف، تطمیع، تحریف، تفتین (اتهام و بدنام و گننام ساختن، در دعاوی حق و ناحق پیچاندن)، تشویق به عیاشی دلاسا و کمک نمودن و در منفعت شریک ساختن و غیره استفاده ناجایز می نمودند. مایحصل این جنگ این بود که در افغانستان ریشه وطنپرستان حقیقی و احساس وطنپرستی و ضدیت با استعمار از بیخ و بن کشیده شود، از بوجود آمدن نسل وطنپرست حتی المقدور جلوگیری

شود، نسل جدیدی پرورش یابد که بتوان آنان را مثل مومی در دست داشت و به هر شکلی که خواسته شود در آورد. توده های عظیم ملت در ظلمت فقر و جهل و نفاق نگهداشته شده و تمام روزنه های تحول و ترقی و امید بر روی آنان مسدود شود. برای تطبیق این پروگرام طویل المدت، زور و زبیا اختیار مال و جان و نان مردم در دست سلطنت متمرکز گردید و جاسوسی و شمشیر هرد و بکار افتاد.

این جاسوسی بقدری وسیع و منظم بود که نظیر آن تاریخ افغانستان بیاد نداشت و لهذا گمان میرفت که قوت الظهري از جاسوسی اجنبی با خود داشت و این قوت الظهري سلطنت افغانستان را بنفع نقشه نهائی خویش استعمال میکرد. تمام ادارات پستی و حمل و نقل کشور بدایره های جاسوسی تبدیل شده بود، درارگ سلطنتی، در صدارت، در وزارت داخله، در والی نشینها، در قوماندانیهای کوتوالی و نظمی رسماً و ایرضبط احوالات افتتاح شده بود. پس در داخل و خارج کشور تمام عناصر وطنخواه افغانی زیر نظارت گرفته شده و هر یک بنوعی از پادارانداخته شد. (از افغانستان در مسیر تاریخ جلد دوم)

نگاهی مختصر به تحولات (۲۵) سال اخیر و اثرات سوء و وحشتبار آن بر مردم و میهن ما!

با پایان نیم قرن دوران حکمرانی خاندان نادر خان که خلقهای ملیتهای مختلف کشور تحت ستم همه جانبه طبقاتی، ملی، جنسیتی و مذهبی و استثمار شدید طبقات ملاک کمپرادور در رأس آنها (سلطنت) و ستم و استثمار قدرتهای امپریالیستی رنج و عذاب کشیدند، و در منجلا ب فقر و گرسنگی، بیدانسی، مصابیت بانواع امراض جسمی و روانی و به انواع مصایب اجتماعی گرفتار بوده اند و کشور در تمام عرصه ها از رشد و ترقی باز نگهداشته شده بود؛ با وقوع کودتای سیاه (۷) ثور دوران دیگری از استبداد و اختناق، وحشت و کشتار، بدبختی و سیاه روزی و اعمال سخیفترین انواع جنایات و ستم و مصایب بر مردم ما آغاز گردید. با وقوع این کودتا بود که کشور فقیر و عقب نگهداشته شده افغانستان عرصه تاخت و تاز مستقیم و غیر مستقیم ابر قدرتهای امپریالیستی جهان خوار و دولتها و گروه های مزدور آنها و دولتهای ارتجاعی منطقه (عمدتاً پاکستان و ایران) قرار گرفت که بیش از یک ربع قرن از آن میگذرد.

باندهای مزدور "خلقها" و پرچمیها تاریخ (۷) ثور (۱۳۵۷) بایک کودتای خونین با همکاری مستقیم نظامیان و دستگاه های جاسوسی نظامی و (ک ج ب) شوروی رژیم جمهوری وابسته دولت شوروی داود خان را (که سالها در سایه حمایت او پرورش یافته بودند و او ظاهر آسرا ز فرمان و اطاعت ابر قدرت سوسیال امپریالیزم شوروی بر تافته بود و در صدد جلب کمک و حمایت امپریالیستهای غربی بود)، سرنگون کردند.

این گروه از تحصیلکرده ها و "روشنفکران" که در سال (۱۳۴۳) بدستور مسکو "حزب دموکراتیک خلق" را تأسیس کردند، خود را "مترقی، دموکرات و سوسیالیست" خوانده و سنگ "میهنپرستی و مردم دوستی" به سینه میزدند. لکن در واقع ماهیتا گروهی بود ضد ملی و ضد مردمی و خادم امپریالیزم (عمدتاً سوسیال امپریالیزم شوروی). از همان ابتدا مرام و هدف اصلی آنرا مبارزه پارلمانی و تقویت سکتور دولتی (بورژوازی بوروکرات کمپرادور) و رسیدن بقدرت دولتی به هر وسیله ممکن تشکیل میداد که بالاخره با انجام یک کودتای نظامی بقدرت رسید.

رژیم کدوتائی باصدورفرامینی چندجهت تغییراتی درعرصه های روبنائی، "اصلاحات ارضی" را نیزانجام داد. ازآنجائیکه این ریفرم ارضی براساس دخالت ومبارزه توده های خلق وتأمین حق حاکمیت سیاسی وخواسته های دموکراتیک آنان انجام نشده بود؛ ازآنرو نمیتوانست گامی درجهت تأمین اصلاحات اساسی واقعاًدموکراتیک بفع توده های مردم وترقی وپیشرفت کشورمحسوب شود؛ ودراصل هدف انجام این اصلاحات راتأمین منافع دولت کدوتائی وعمدتاًسرمایه های سوسیال امپریالیستی تشکیل میداد.

گروه های "خلق" و"پرچم" که فاقدپلیه مردمی درجامعه بودندتصورمیکردندکه بانجام"اصلاحات ارضی" ازجهتی شایدبتوانندحمایت اکثریت توده هلی مردم ازجمله دهقانان بیزمین وکزمین رازدولت شان نیزجلب نمایند. آنهاوعوامفربانه تبلیغ میکردندکه این ریفرم ارضی رابه منظورریشه کن کردن فئودالیزم وتسریع رشدوترقی جامعه وبهبودوضع زندگی کتله های دهقانان فقیر، کارگران وسایراقشارزحمتکش جامعه انجام داده اند. درحالیکه بنابرماهیت ایدئولوژیک سیاسی واهداف استراتژیک شان این ریفرم ارضی درجهت تقویت پایه های اقتصادی دولت آنهاوتأمین منافع غارتگران سوسیال امپریالیست شوروی صورت گرفته بود. رژیم کدوتائی فئودالهاراموردضربت قراردادومالکیت ارضی آنهاراتانصاب (۲۰)جریب وبعده (۱۰۰) جریب زمین کاهش داد.

ازآنجائیکه اکثرزمینداران بزرگ مالک سرمایه های نسبتاًکلان (وسایرمايملک وجایداد) بودندوبه تجارت میپرداختند؛ که درصورت تداوم، رژیم کدوتائی باوضع قوانین معین فعالیت این سرمایه هاراباسلیرسرمایه های کمپرادوری غیردولتی(که قبل ازین اکثراً دروابستگی به سرمایه های امپریالیستی غریبی بودند) نیزدروابستگی به سرمایه های سوسیال امپریالیستی سمت وسومیداد. رژیم ده هاهزارجریب زمین مرغوب رادروالیات مختلف کشورزیرنام فارمهای دولتی تصرف نمودتاهرچه بیشترسکتوردولتی راتقویت نماید. همچنان هزاران جریب زمین بکرا دستنخورده،درسراسرکشوردراختیارداشت که درآنصورت بزرگترین زمیندارکشورنیزمحسوب میشد.

رژیم وابسته شوروی سعی داشت تابانجام"اصلاحات ارضی" وجلب سرمایه های اسارتبار "اتحادشوروی"دربخشهای زراعتی، بانکی، تجارتی، ترانسپورتی، صنعتی وایجادکنوپراتیفهای زراعتی میزان تولیدات زراعتی رابمنظورآماده کردن نیازکارخانه های شوروی بلندبرده وکشورابه منبع تولیدموادخام تبدیل وبالمقابل بازارفروش امتعه شوروی رادركشورگسترش دهد. باینصورت هرچه بیشتردهقانان کشوربه دولت وابسته شده وازطریق کنوپراتیوهای زراعتی به زنجیراسارت سرمایه های سوسیال امپریالیستی درمیآمدند. تولیدات شان بقیمت ارزان دردسترس غارتگران روسی قرارمیکرفت وبطورهمه جانبه دست دولت شوروی درغارت ثروتهای طبیعی ومنابع وذخایریرزمینی کشوربازمیکردید، که درنتیجه فقروسیه روزی وخانه خرابی توده های مردم وعقبماندگی هرچه بیشترکشورادرقبال داشت.

رژیم"خلقی"پرچمیهدرعرصه فرهنگ نیزبه اقدامات ضدمردمی وضدملی دست زد، هرچه بیشتردرجهت روسی کردن فرهنگ ومسخ فرهنگ مردمی واشاعه وترویج فرهنگ منحط سوسیال امپریالیستی(که درتمام ابعادش یک فرهنگ اسارتآورضدملی وضدمردمی وانقیادطلبانه به سلطه استعماری امپریالیزم شوروی بود) تلاش نمود.

رژیم که ازبالابوسیله کدوتائهم بکمک یک قدرت خارجی برمردم تحمیل شده بود، جهت تحکیم پایه هایش ازهمان ابتداباتوسل به فاشیزم عریان به سرکوب بیرحمانه وکشتار مخلفینش دستبازید. اعمال این فاشیزم منحصربه گروه های سیاسی مختلف مخالف دولت نبودبلکه باشکال وشبوه هلی مختلف توده های مردم رانیزشدیداًمتأثرساخت.

توسعه و تداوم کاریگری زیرنام کار "داوطلبانه"، تشدید آزار و اذیت، توهین و تحقیر مردم باشکال مختلف و اتخاذ شیوه تحمیل بعضی برنامه های فرهنگی رژیم باجبر و اکراه بر مردم هرچه بیشتر بر خشم و نفرت آنها علیه رژیم افزود تا آنکه رژیم به اعتراض و واکنش شدید اکثریت توده های مردم مواجه گشت. شورشها و قیامهای مسلحانه در چندین ولایت و منطقه کشور علیه استبداد و بیدادگری رژیم مزدور کرملین آغاز شده و به سرعت گسترش یافت. رژیم در مواجهه با شورشهای خودجوش مردم بشکل دیوانه واری عکس العمل نشان داد. تعقیب، دستگیری، زندان و شکنجه، اعدامهای بدون محاکمه و زنده بگور کردن "متهمین" و انواع اعمال وحشیانه از طرف دولت علیه مردم در طیف گسترده انجام شد. هر قدر رژیم شدت عمل نشان میداد و وحشت و بربریت را تشدید مینمود بروسعت و شدت نفرت و انزجار و مقاومت مردم افزوده میشد؛ تا که رژیم کدو تائی در زیر ضربات مقاومت همه جانبه مردم تضعیف گردیده و در آستانه سقوط قرار گرفت.

ابرقدرت شوروی که در شرایط در رقابت با امپریالیستهای غربی عمدتاً ابرقدرت امریکاراه توسعه طلبی در منطقه جنوب آسیا را با تسلط بر افغانستان میدانست؛ بتاريخ ۶ جدی سال ۱۹۵۸ جهت نجات رژیم محتضرا کابل، تحکیم موقعیت اش در افغانستان و تحقق اهداف توسعه طلبانه اش در منطقه، افغانستان را از زمین و هواموردتهاجم نظامی قرارداد و آنرا به اشغال نظامی و سلطه استعماری اش در آورد. استعمارگران روسی و دولت مزدورشان در طی یکنیم دهه با وحشت و سببیت تمام آنچه از دست شان آمد بر مردم افغانستان دریغ نکردند. فاشیستهای روسی و مزدوران "خلقئی" پرچمی آنها موجی از کشتار، تعقیب و دستگیری، زندان و شکنجه، هجوم به منازل مردم، تجاوز و اجحاف بیشتر از قبل علیه آنها بر راه انداخته و کشور را در تمام عرصه ها به ویرانی کشیدند. دو میلیون نفر را کشتند، یکنیم میلیون رامعیوب و معلول ساخته و بیش از شش میلیون مردم را مجبور به ترك وطن نمودند. هزاران انسان انقلابی مردمی، آزادیخواه و میهن دوست از مردوزن رادرنندانهای مخوف و مراکز نظامی به فجیعترین وجهی کشتند و یا با اعمال شکنجه های غیر انسانی عذاب دادند. با فرو ریختن هزاران تن بم و ویرانیهای زیادی را ببار آوردند. این جانیان ضد بشریت بیش از ده میلیون مین ضد نفرو وسایط رادرسراسر کشور فرس کردن که تا امروز سالانه هزاران کشته و معیوب قربانی میگردد.

بایورش نظامی ابرقدرت اتحاد شوروی به افغانستان که حمایت همه جانبه بلوک شرق را با خود داشت، مردم آزادیخواه افغانستان جنگ مقاومت شان را پیش از قبل گسترش داده و به مقومتیهای همه جانبه علیه اشغالگران فاشیست شوروی و رژیم مزدورش پرداختند. در طی یکنیم دهه سلطه استعماری اتحاد شوروی و حاکمیت "خلقیها"، پرچمیها، "سازانیها" و سایر گروه های نوکراتحاد شوروی مردم افغانستان با قبول قربلیها و فداکاریهای بیهمتایضربات سهمگینی را بر قوای اشغالگر و دولت مزدور وارد کردند و شکست نظامی را بر آنها تحمیل نمودند.

از همان روزهای اول وقوع کدو تائی ننگین ثورا که در واقع بیانگر آغاز و تسریع حرکت توسعه طلبانه اتحاد شوروی در منطقه بود) ابرقدرت امریکابحیث رقیب بزرگ آن بگونه فعلتروارد منطقه شده و کشور پاکستان را بحیث مرکز عملیاتی اش بر ضد پیشرویهای رقیب سوسیال امپریالیستی اش برگزید. دستگاه جاسوسی امریکا (سیا) در منطقه بیش از پیش فعال شد و دولت امریکابه تدارکاتی جهت ضد حمله علیه شوروی دستزد. ماشین تبلیغات امپریالیستهای غربی و دولتهای وابسته آنها اقدامات دولت کدو تائی و مسایل داخل افغانستان را به بیرون انعکاس میدادند، هر قدر رژیم وابسته شوروی بروحشت و سببیت خود علیه مردم می افزود، بر شدت مقاومت مردم افغانستان علیه اشغالگران شوروی و رژیم مزدور افزوده میشد و مواد تبلیغاتی بیشتری به دسترس رسانه ها و مطبوعات قدرتهای غربی و دولتهای وابسته

آنها نیز قرار می‌گرفت که از آن جهت ضربت زدن ابرقدرت رقیب استفاده می‌کردند و بر مداخلات شان بکمک گروه های ارتجاعی بر جنگ مقاومت مردم افغانستان می افزودند.

دولت امریکا بکمک دولت پاکستان گروه های ارتجاعی اسلامی مورد نظرش را از "بنیادگرا" و میانه رو "سازمان داده و مسلح نمود، که با آغاز شور و شوقیامهای خودجوش مردم افغانستان علیه رژیم "خلقیه" و پرچمیها در مناطق شرقی، شمالی، غربی و جنوب غربی کشور، این فرصت را برای امریکا و دولتهای دستیار منطقه ای لش میاساخت تا با داخل کردن گروه های ارتجاعی اسلامی در مناطق شرقی و جنوب غربی کشور تا از اوضاع بوجود آمده در افغانستان علیه رژیم وابسته مسکو و منافع ابرقدرت رقیبش بهره برداری اعظمی نماید. با آغاز حمله نظمی اتحاد شوروی تضاد بین مردم افغانستان و اشغالگران شوروی و رژیم مزدورش بیش از پیش شدت یافت و کافه مردم (با استثنای گروه ها و عناصر خود فروخته) با شیوه ها و اشکال مختلف در برابر آن بمقاومت پرداختند. با گسترش جنگ مقاومت سراسری مردم و اوج نفرت و انزجار آنها از قوای اشغالگر روسی و رژیم مزدور، گروه های ارتجاعی اسلامی با سلاح و پیول و حمایتهای سیاسی قدرتهای امپریالیستی غربی و دولتهای ارتجاعی و کمکهای لوژستیک و نظامی دولتهای پاکستان و ایران توانستند تسلط شان را بر جنگ مقاومت مردم تحمیل کنند. همچنان در آن شرایط تضاد بین دو بلوک امپریالیستی تشدید گردید و زمینه بهره برداری از اوضاع و شرایط افغانستان برای امپریالیستهای غربی و دولتهای وابسته آنها در منطقه مهیاشد، و تشدید "جنگ سرد" خطر رودرروئی نظامی دو ابرقدرت را نیز محتمل ساخت.

با وقوع کودتای شورمه گروه ها و افراد انقلابی، آزادیخواه و میهن دوست کشور، بالنوبه با انجام رسالت شان و درک و فهم از علل واقعی این کودتا و ماهیت آن و اهداف استراتژیک اتحاد شوروی در منطقه، مبارزات سیاسی شان را در جهت افشای ماهیت دولت مزدور تشدید کرده و به سازماندهی خود پرداختند؛ زیرا این گروه ها از قبل نه متشکل بودند و نه هم تجربه و تدارکی در زمینه داشتند تا با اوضاع عینی بمیان آمده در کشور یعنی خیزش توده های مردم علیه رژیم کودتائی و بعدتهاجم نظامی و سلطه استعماری اتحاد شوروی، میتوانستند حداقل بر اوضاع تأثیر بگذارند. در حالیکه این گروه ها مشغول جمع و جور کردن (سازماندهی) خود بودند که مورد حملات وحشیانه رژیم قرار گرفتند. این گروه ها و افراد که اکثر آنها منسوب به جنبش دموکراتیک نوین کشور بودند و از ماهیت ایدئولوژیک سیاسی و مزدوری باندهای "خلقیه" پرچمی در طی سالهای قبل از کودتا آگاهی داشتند؛ ولی از آنجائیکه هنوز اکثر آداری خط ایدئولوژیک سیاسی روشن و تشکیلات منظم و منضبطی نبودند، نتوانستند خود را از زیر ضربات وحشتبار و خونین رژیم خونخوار پنهان نمایند. صدهاتن از روشنفکران انقلابی و مترقی مردمی بوسیله رژیم و اشغالگران شوروی دستگیر و به جوخه های اعدام سپرده شدند، بخشهای ازین تشکلات و افراد در کنار توده های مردم به جنگ مقاومت پیوستند و برخی هم موفق بفرار از زیر تیغ رژیم جلا و خون آشام شدند.

در آن شرایط ضرورت شدید بیک حزب سیاسی انقلابی مردمی نیرومند بود تا میتوانست مبارزات توده های بیباک و راسمندی و رهبری نماید، ارتش مردمی را از دسته های چریکی و گریلانی جنبش مقاومت مردم تدارک دیده و به تشکیل جبهه متحد ملی از همه نیروهای انقلابی، آزادیخواه و میهن دوست مبادرت مینمود. گرچه عدّه ازین گروه ها در مناطق مختلف کشور در جبهات مقاومت جنگ شجاعانه زمیدند و قربانی دادند، ولی با کمبودی که داشتند (نبودیک حزب سیاسی انقلابی مردمی نیرومند)، با فشار و وحشت همه جانبه دشمنان ملی و طبقاتی اعم از سوسیال امپریالیستهای

شوروی ورژیم مزدور آنها، امپریالیستهای غربی و گروه های ارتجاعی اسلامی مزدور که شدیداً دشمن گروه ها و افراد انقلابی مردمی و اعضاء امپریالیست و ضد ارتجاع بودند، نتوانستند بیش از چند سالی در جبهات جنگ مقاومت، باقی بمانند. تعدادی از اینها بوسیله گروه های ارتجاعی اسلامی در جبهات جنگ و کشورهای همسایه بقتل رسیدند و تعدادی هم با ترو حشت همین گروه های ارتجاعی و حملات مشترک همین گروه ها با اشغالگران روسی ورژیم مزدور علیه آنها، مجبور به ترك جبهات گردیدند.

این مطلب قابل یادآوری است که نه تنها عامل عدم آمادگی ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی این گروه هازمینۀ بود در عدم نفوذ و تسلط قابل ملاحظه آنها در بین توده های در حال جنگ مقاومت، بلکه انحرافات فکری و اختیار کردن خط مشی های سیاسی و نظامی انحرافی اکثر این گروه هادرین زمینه علت مهم دیگر ارتشکلیل میداد. در حالیکه در طی سالهای اول جنگ مقاومت علیه ورژیم مزدور و قوای اشغالگر شوروی تا آنجائیکه گروه ها و افراد مبارز مردمی در جبهات جنگ در مناطق مختلف کشور موجود بودند، توده های مردم با آنها صمیمانه همکاری میکردند و نسبت به گروه های ارتجاعی اسلامی چشم امید به رهبری و همکاری آنها داشتند، که با عدم توان استقامت در تداوم مبارزه در جبهات جنگ مقاومت و یا انحراف بخشهای وسیع آنها از خط مبارزه مردمی، توده های مردم رادرین مناطق بشدت مایوس و نگران ساخت. همچنان تسلیم طلبی ملی و طبقاتی بعضی از این گروه های یعنی همکاری نظامی و سیاسی آنها با قوای اشغالگر ورژیم مزدور؛ زمانیکه در جبهات مورد حملات وحشیانه نیروهای نظامی گروه های اسلامی افراطی قرار گرفتند؛ موجب یأس و سرخوردگی و بعضاً شک و تردید، توده های مردم و تعداد زیادی از روشنفکران مترقی و آزادیخواه خصوصاً آنعده که درک عمیقی از مسایل سیاسی ایدئولوژیک نداشتند و تحلیل و ارزیابی اوضاع ملی و بین المللی در آن شرایط شدیداً بحرانی برای شان غامض و بیغرنج مینمود، دچار توهم و سردرگمی شدند و مایوسانه ترك مبارزه کردند.

با آنکه مردم افغانستان در طی (۱۰) سال سلطه استعماری اتحاد شوروی و (۴) سال حاکمیت فاشیستی ورژیم مزدور شان، مقاومت و مجاهدت بیهمتای را از خود نشان دادند، لکن ازینکه گروه های ارتجاعی اسلامی به حمایت و کمک امپریالیستهای غربی به جنگ مقاومت و سرنوشت سیاسی مردم خیانت کردند و حاصل همه قربانیها، فداکاریها و از خود گذریهای آنها را در طی (۱۴) سال در جهت منافع ارتجاعی خود و با داران امپریالیست و ارتجاعی شان بکار گرفتند، عمیقاً سرخورده و ناامید شدند؛ که در نتیجه دولت اسلامی جهادیان (دولت تباری و سازش دوا بر قدرت) مرکب از همه گروه های ارتجاعی اسلامی، ملیشه های جنایتکار مزدور روس و گروه های ازین قماش و بخشهای از پرچمیها، "سازانیها"، "خلقیها" و سایر گروه ها و عناصر مزدور روسی تشکیل شد و بر مردم مظلوم و عذاب کشیده افغانستان مسلط گردید، که حتی استقلال سیاسی رسمی کشور هم خدشه دار ماند.

گروه های شامل در دولت اسلامی جهادیان در طی ۱۴ سال شنیعترین جنایات را علیه مردم در دهات و شهرهای کشور مرتکب شدند، منابع و ذخایر کشور و دارائیهای شخصی مردم و عامه را به یغما بردند؛ سران این گروه ها، قوماندانها، امیران و سرگروپهای آنها از طریق چپولگری و فروش سلاح و مهمات، استخراج و فروش سنگهای قیمتی، قاچاق مواد مخدر و اخاذی و رهنزنی بالنوبه صاحب ثروتهای کلانی شده اند. گروه های اسلامی در جریان جنگ مقاومت مردم علیه شوروی ورژیم مزدور به شیوه های مختلف و از جهات مختلف به جنگ مقاومت مردم خیانت کرده و ضرباتی را بر آن وارد کرده اند از جمله امضای معاهدات و پروتوکولهای عدم تعرض دو جانبه با اشغالگران شوروی ورژیم مزدور در جریان

جنگ؛ که اولین معاهده را احمدشاه مسعود با آنها در سال (۱۹۸۴) در پنجشیر امضا نمود. امضای این معاهده فرصت مناسبی را برای قوای اشغالگر میسر کرد تا با امنیت تمام از شهرهای سالنگ استفاده کرده و با سهولت سلاح و مهمات و مواد سوختی و ارتزاقی مورد نیاز ارتش اشغالگر رژیم مزدور را در طی ده سال تهیه کرده و در باقی مناطق کشور جنگ مقاومت مردم را سرکوب نمود. روسها این فرصت را نیز به مسعود دادند تا نفوذش را در ولایات کلیسا، پروان، تخار و بدخشان تقویت کرده و جلومقاومت مردم را علیه اشغالگران روسی سد نمایند. برخلاف ادعای مسعود و هواداران او که در اوایل موزرانه این معاهده را تاکتیکی و کوتاه مدت جهت تجدید قوا و آغاز حملات دوباره علیه قوای اشغالگر رژیم مزدور تبلیغ میکردند؛ و طوریکه گذشت زمان نیز ثابت نمود، این معاهده استراتژیک، تسلیم طلبانه و طولانی مدت بود که تا امروز مفاد همان پیمان (وابستگی و مزدوری به امپریالیسم روسیه) بین گروه مسعود و رسانی با دولت روس پلرجاست و ادامه دارد. همچنان سایر تنظیمهای های جهادی در زمانهای مختلف و به اشکال مختلف پروتوکولهای عدم تعرض را در جریان جنگ مقاومت با ارتش اشغالگر رژیم مزدور با مضارسانند و امتیازات مادی را نیز نصیب شدند و بلیصورت مانع از پیشرفت و تکامل جنگ مقاومت علیه ارتش شوروی و رژیم مزدور گردیده و خدمات بزرگی را در پهلوی مزدوری به امپریالیستهای غربی و دولتهای پاکستان و ایران، به اشغالگران روس انجام دادند که در موردش بحیث خیانت نابخشودنی دیگران گروه ها علیه خلق و میهن ثبت تاریخ کشور گردیده است.

گروه های تشکیل دهنده دولت اسلامی هر کدام در مزدوری و وابستگی به قدرتهای امپریالیستی و دولتهای منطقه قرار داشتند؛ از اینرو تلاش نمودند تا در دولت نام نهاد سهم و تسلط بیشتری داشته باشند، که درین زمینه شدیداً با هم در رقابت و تضاد قرار گرفتند و بر سر تصرف مقامات دولتی چون سگان گرسنه بجان هم افتادند؛ که در طی چهار سال جنگهای خونین و ویرانگر را در شهر کابل و سایر مناطق کشور بر راه لداختند؛ شهر کابل را ویران کردند، ده ها هزار انسان بیگناه را کشتند و صدها هزار را مجبوراً از کشور کردند و بطور گسترده دست به غارت، دزدی، تجاوز به ناموس و انواع اجحافات علیه مردم زدند. تمام ولایات کشور بشکل ملوک الطوائفی اداره میشد که آزار و اذیت، زورگویی، اخاذی، قتل و تجاوز و انواع جنایات دیگر بر مردم روا داشته میشد، دسته های قطاع الطریق بوسیله همین باندهای مسلح در ولایات مختلف کشور تشکیل شد که اموال مردم و مال التجاره را در راه ها غارت میکردند. خلاصه این جانان وحشی که مدعی برقراری "عدل اسلامی" در جامعه بودند، در جنایت و آدمکشی، خیانت و وطنفروشی دست کمی از همپاله های خلقی پرچی شان نداشتند که باشعار "آزادی، دموکراسی، رفاه، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم" سهمگینترین جنایات را بر مردم روا داشتند.

علاوه بر بخشهای مختلف دولت اسلامی قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی از جمله امریکا، دولتهای اروپائی، روسیه، دولتهای ایران، پاکستان، هند و سعودی بر سر نفوذ و تسلط بر افغانستان با هم در رقابت قرار داشتند؛ تا که امریکا بکمک دولتهای پاکستان و سعودی در صدد برآمد گروه جدیدی را جایگزین گروه های دولت اسلامی نماید. آنها گروه طالبان را که بوسیله جناحی از "حزب خلق" (گروه شهنواز تنی)، گروه های اسلامی از کشورهای عربی، پاکستان، و سایر کشورهای اسلامی و گروه اسامه بن لادن حمایت میشد سازمان داده و از طریق چمن وارد افغانستان کردند تا قدرت سیاسی را تصرف کند. در آن شرایط مردم افغانستان چنان از مظالم، جنایات و وحشیگریهای دولت جهادیان و عدم امنیت و مصئونیت جانی و مالی بستوه آمده بودند که ورود طالبان را به شهر قندهار بدون هیچ تأملی روزنه "نجات و خلاصی"

ازشردولت اسلامی جهادیان تصورمیکردند؛ چنانچه در بعضی از مناطق کشور مردم بیصبرانه بانتظار آمدن همین دسته های "پیراهن سفیدسیاه دل" بودند.

تحریک اسلامی طالبان زمانی وارد معرکه گردید که از یکطرف دولت جهادیان در مرکز و ولایات کشور بحیث یکدولت متشکل و واحد توان اعمال قدرت نداشت و از جانب دیگر مردم در سراسر کشور از رژیم آنها به تنگ آمده و متنفر بودند. دسته های جنگی طالبان در آغاز تبلیغ میکردند که برای "تأمین امنیت و برپائی" عدل اسلامی" آمده اند و بعد از آن امور دولت را به ریاست ظاهر خان باهل آن خواهند سپرد. این "تاکتیک" طالبان در جامعه حداکثر بجا افتاده و در بخشهای زیادی از کشور غیر از مناطق مرکزی و شمالی ظاهرآبه مخالفت علنی مواجه نشدند. این گروه در طی چهار سال به هشتاد درصد خاک کشور تسلط یافت و حکومت قرون وسطائی اشرا تشکیل و تحکیم کرد. طالبان برقراری نظام اسلامی "خالص" را اعلان و از تطبیق احکام شریعت اسلام در تمام عرصه ها خبر دادند و بهمین منظور تشکیلات وسیع سراسری امر به معروف و نهی از منکر (پولیس مذهبی) را از افراد متعصب و متحجر ایجاد و مامور تطبیق "احکام شریعت اسلام" خاصتاً در عرصه های جزائی و حقوقی در جامعه نمودند؛ در حالیکه مردم افغانستان حداقل در طی نیم قرن اخیر اجرای این احکام را با چنین غلظتی ندیده و لمس نکرده بودند. رژیم چنان رعب و وحشتی را در جامعه ایجاد کرد که مردم راپارای کوچکتترین حرکت و یا شکایتی از اعمال مظالم و استبداد و اختناق بوسیله عمال رژیم نبود، و هر لحظه تصور میکردند که شاید بدون موجب "بجرم" انجام عمل "خطای" مستوجب تطبیق حدود "شریعت اسلام" شوند. در حالیکه عدّه زیادی از اعضای این رژیم از انجام هیچنوع عمل "نامشروع" دریغ نمیکردند؛ اذزدی، رشوه، تجاوز جنسی، چپاول و غارت اموال مردم، اخاذی، قاچاق و استعمال مواد مخدر، تصاحب دخترات و زنان جوان و غیره اعمال ضد بشری. علاوه بر اینکه در جنگهای که با گروه های دولت اسلامی ربانی داشتند انواع ستم و بربریت را بر اقلیتهای ملی متعلق به حریفان شان اعمال کردند؛ که قتل عام مردم در ولایت بامیان و شهر مزار شریف و پروان و کاپیسا و آتش زدن منازل و تأسیسات، باغها و مزارع از مثالهای برجسته آنهاست. ستم ملی شئونستی را با تمام وحشت بر اقلیتهای ملی کشور اعمال کردند و ستم مذهبی را بر اقلیت هندو و سک و اهل تشیع کشور به شیوه غیر انسانی اعمال نمودند. رژیم نصب علامت تشخیصی را برای غیر مسلمانان (از جمله اهل هنود) اجباری ساخت؛ زنان را از حق تعلیم و تربیت، کار در خارج از منزل و سهم در امور اجتماعی محروم نمود، شلاقکاری زنان در ملاء عام "بجرم" عدم رعایت "حجاب اسلامی" و توهین و تحقیر، دشنام و فحش علیه آنها با تمرین روزانه تبدیل شده بود، موسیقی و تلویزون "حرام" اعلان شد، مطبوعات شدیداً خرافی شد، اکثر مکاتب و پوهنتونها مسدود گردید، جای تدریس مضامین علوم متداوله عصری را مضامین دینی گرفت، فضای جهل بر جامعه سایه افکند، به مسخ تاریخ و فرهنگ کشور و مردم دست یازیدند، میراث تاریخی گرانبهای کشور را منهدم و غارت کردند و جلوه نوع رشد و ترقی مردم را سد نمودند. فضای زندگی اجتماعی را برای مردم نهایت ضیق ساختند و آنها را چنان تحت شکنجه های روحی قرار دادند که علاوه بر فشارهای روحی و اجتماعی که در طی سالها از رژیمهای وحشت خلقی پرچی و اشغالگران روسی و رژیم اسلامی جهادیان متحمل شده بودند؛ سعی مینمودند هرچه بیشتر از نو اختیار کنند، فضای یأس و ناامیدی بر آنها چیره شده بود چنانکه خود را بیچاره و راه گم احساس میکردند. ولی همه این سیاه روزی، وحشت و مصایب و ستمی که در طی شش سال از جانب حکمرانان جابرانه نظام قرون وسطائی طالبان بر مردم افغانستان اعمال میگردد، پیوسته از جانب امپریالیستهای غربی نادیده گرفته میشد و از "تأمین امنیت" تحت رژیم طالبان تمجید میکردند. در حالیکه باستثنای مثنی ملک و تاجر کمپرادور و پاندهای

مافیائی مواد مخدر (که آنهم رشته در مقامات بالائی رژیم طالبان داشت) و سایر اقشار و عناصری که منافع آنها از قبل رژیم طالبان تأمین بود، دیگر کشور را به جهنمی برای ساکنان آن تبدیل کرده بودند.

حادثه (۱۱) سپتامبر (۲۰۰۱) در امریکا بوقع پیوست؛ این حادثه زمینه ساز تحولاتی چند در سطح جهان و منطقه گردید و چنانکه واقعات بعدی آن نشان داد این واقعه بحیث انگیزه و وسیله مهم در دست ابر قدرت امپریالیستی امریکا در جهت تطبیق پلن‌ها و اهداف سیاسی، نظامی و اقتصادی غارتگرانه اش در مناطق مختلفی از جهان نقش بازی نمود. دولت امریکا موجودیت گروه اسامه بن لادن را (که حملات انتحاری در نیویورک و واشنگتن را بآن نسبت داده بود) در افغانستان و حمایت رژیم طالبان را از او در "توجیه اقدامات خصمانه اش علیه کشور مردم افغانستان تمسک قرار داده و زیر نام "جنگ جهانی ضد تروریسم" در رأس یک اتحادیه امپریالیستی ارتجاعی حملات نظامی وحشیانه را بتاريخ (۷) اکتوبر (۲۰۰۱) به افغانستان آغاز نمود که در طی آن هزاران نفر را بکاخ و خون کشیده و در مسیر این استراتژی سلطه گرانه رژیم طالبان را از قدرت ساقط کرد.

در فاصله زمانی حدود یک ماه از حادثه ۱۱ سپتامبر (۷) اکتوبر رسانه های جمعی امپریالیستی در امریکا، اروپا و سایر متحدین آنها با وارونه جلوه دادن واقعیتها و مسخ حقایق پرداختند و با تبلیغات گمراه کننده تلاش کردند تا افکار عمومی را در کشورهای شان و در افغانستان متوهم کنند که گویا امریکا و متحدین آن نه بعنوان تجاوزگرو اشغالگر که بحیث "نیروی نجاتبخش" به افغانستان آمده اند تا مردم افغانستان را از سلطه وحشتناک رژیم طالبان، گروه های "تروریستی" و دولت پاکستان "نجات" دهند؛ در حالیکه هم رژیم طالبان، هم گروه های "تروریستی" و هم تحمیل قیمومیت دولت پاکستان بر افغانستان بوسیله دولت امریکا بوجود آمده و بر مردم افغانستان تحمیل شده بود.

ابر قدرت غارتگرو وحشی امریکا و متحدین آن زمانی افغانستان را مورد تهاجم و تجاوز قرار دادند که مردم افغانستان در طی (۲۲) سال (خاصاً در مدت شش سال رژیم وحشت طالبان) از جهات مختلف اقتصادی اجتماعی در تنگنا قرار داشته و شدت فشار زجر و شکنجه آنها را به رمق رسانده بود. اثرات تبلیغات گمراه کننده قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی چنان مردم را متوهم و اغوا نمود که فقط رفع سایه شوم رژیم استبداد و اختناق و فاشیسم طالبان را دیدند، ولی تجاوز نظامی و سلطه اسارتبار استعماری امپریالیسم امریکا و قدرتهای اروپائی و متحدین آنها و حاکمیت دوباره گروه های ائتلاف شمال را توجه نکردند. اگرچه در آن موقع مردم افغانستان حاضر نبودند از رژیم طالبان بدفاع برخیزند؛ لکن در شرایط بعد از سقوط رژیم طالبان هم نیروهای مسلح ائتلاف شمال و سایر گروه های مسلح در خدمت قوای اشغالگرو بر خورد دار از حمایت آنها در تمام قریه ها، ولسوالیها و شهرهای خورد و بزرگ کشور تسلط نظامی داشتند، و کوچکترین اعتراض و حرکت مردم را علیه اشغالگران امریکائی اروپائی زیر نام همکاری با طالبان و گروه القاعده ("تروریسم بین المللی") و حشیانه سرکوب میکردند. چنانکه این حالت تا امروز ادامه دارد و اشغالگران امریکائی اروپائی در ولایات شرقی و جنوب غربی کشور به سرکوب و حشیانه و خونین اقوام ملیت پشتون ادامه داده اند. و در ولایات شمال، شمال غربی و مرکزی کشور بخشهای از اقوام متعلق به ملیت پشتون به "اتهام" همکاری با طالبان و القاعده از طرف گروه های مربوط به ائتلاف شمال مورد حمله و تجاوز قرار گرفته و اموال و اراضی شان غصب شده و مجبور به ترک خانه های شده اند.

اما این مطلب باید توضیح شود که عدم عکس العمل فوری مردم افغانستان را نمیشود اینگونه تعبیر نمود که توده های مردم افغانستان واقعا از مبارزان و اشغال نظامی کشورشان "استقبال" کرده اند؛ و برخلاف ادعای جیره خواران و نوکران

استعمار و امپریالیسم که با حرارت تمام به مشروع جلوه دادن سلطه استعماری امپریالیستهای امریکائی اروپائی و حاکمیت ارتجاع خونخوار و دولت دستنشانده قلمفرسائی میکنند و عدم عکس العمل جدی و مقاومت مردم افغانستان را علیه اشغالگران امریکائی اروپائی بمنزله "استقبال" آنها ازین شرایط تبلیغ کرده و میکنند. در حالیکه ظاهر اقدام عملی و پاشوروش و مقاومت علیه اشغال نظامی کشورشان بمنزله تأیید این اشغال و سلطه نییاشد؛ زیرا توده های خلق از نظر موقعیت و خصلت طبقاتی ضد استعمار و امپریالیسم و ارتجاع اند، و تضاد آشتی ناپذیری بین طبقات خلق و ضد خلق موجود است، و ازینکه در شرایط خاص تاریخی و بنا بر عوامل معین چنانکه مختصر بآن اشاره شد، توده های مردم در برابر این تجاوز بیگانگان بکشورشان قیام نمودند (چنانکه بارها در طی یک نیم قرن اخیر قیامهای خونینی را در برابر سلطه قدرتهای استعماری و امپریالیستی و استبداد داخلی براه انداخته اند و شکستهای سختی را بر متجاوزین تحمیل کرده اند) عوامل متعدد داخلی و خارجی در زمینه ذی دخل بوده که باید بگونه علمی مورد تدقیق و بررسی همه جانبه قرار گیرد. عبارتی: "بفرض اینکه اکثریت مردم افغانستان از حمله نظامی امریکا و متحدین آن در جهت سقوط رژیم طالبان" حمایت" کرده باشند؛ باز هم این امر درست و عادلانه نبوده و نباید مورد تأیید قرار می گرفت و با قرار بگیرد؛ زیرا با در نظر داشت علی که در فوق ذکر شد و پیچیدگی اوضاع و هم اینکه قدرتهای امپریالیستی و ارتجاع بومی در خدمت آنها ازین سلطه و قدرت و موقعیت برخوردار بودند که بتوانند با تبلیغات گمراه کننده افکار عمومی را در کشور آماده کنند و حقایق سیاسی را در پشت پرده نگهدارند و باینکه توده ها را از اهداف پنهانی شان زیر تبلیغات اغواگرانه فریب داده و اغفال نمایند. و این در موردش نوعی استعمال توده هاست که در جهت مقاصد امپریالیسم و ارتجاع صورت میگیرد.

به شهادت تاریخ مردم آزادی دوست افغانستان سابقه تاریخی روشنی در مبارزه و مقاومت علیه سلطه گران خارجی داشته اند، و در قرن بیستم پوزه دوا بر قدرت بزرگ استعماری و امپریالیستی را بخاک مالیدند؛ ولی بعد از خیانت به مبارزات دلیرانه آنها در طی یک نیم دهه علیه سوسیال فاشیستهای روسی و رژیم خونخوار "خلقئی" = پرچمیها و تقبل انواع جنایات و اجحافات و زد دست دادن داروندارشان و گرفتار بودن در منجلاب فقر و نیستی، بیسرنهایی و سیاه روزی ممتد، و تحمل رنج و عذاب بیش از بیست سال مهاجرت در کشورهای پاکستان و ایران و گیرماندن در سلطه ابر قدرت خونخوار امریکا و امپریالیستهای اروپائی و ارتجاع مسلح داخلی امکان هرگونه حرکتی را از آنها سلب نمود که در شرایط کنونی تحت سلطه و ستم امپریالیستهای خارجی و گروه های جانی جهادیان، ملیشه ها و بخشهای از رژیم طالبان و سایر گروه های ارتجاعی مزدور رنج میکشند و کوچکترین حرکت و اعتراض شان در طی سه سال اخیر در برابر ستم و استبداد استعماری امپریالیستی و ارتجاعی به وحشیانه ترین وجهی سرکوب خونین شده است. ولی مایقین داریم که این همه فشار و ستم بی پاسخ نخواهد ماند و روزی توده های مردم علیه آن دست به مقاومت خونین خواهند زد.

ابر قدرت امپریالیستی امریکا و قدرتهای امپریالیستی اروپائی متحدان با تجاوز نظامی و اشغال استعماری کشور و سرنگونی رژیم طالبان به نیرنگهای استعماری امپریالیستی نیز متوسل شدند و توطئه سیاسی ایرابراه انداختند و آن تشکیل "کنفرانس بن" بود. آنها درین گردهمائی عده از گروه ها و عناصر جانی، مزدور و خاين به خلق و میهن را از جمله ائتلاف شمال، گروه های جهادی "میانه رو"، قوماندانهای جهادی، گروه جرگه روم، گروه کنفرانس قبرس، "شورای همبستگی وحدت ملی"، نمایندگان "راوا"، "گروه نهضت ملی" و غیره ازین قماش را فراخوانده و "قرارداد ننگین بن" را بوسیله آنها بنام "نمایندگان" مردم افغانستان امضا نمودند. "قرارداد بن" سندی است که همه گروه ها و عناصر خاين و میهن فروش اشغال نظامی کشور و سلطه

استعماری قدرتهای امپریالیستی عمدتاً امریکا و سلب استقلال رسمی و حاکمیت ملی کشور را صحنه گذاشته اند. همچنان درین کنفرانس تشکیل دولت دستنشانده از همین گروه ها و عناصر به ریاست کرزی مزدور تربیت یافته "سیا" در کابل به تصویب رسید؛ و اداره و ولایات و ولسوالیهای کشور تحت حاکمیت گروه های متعلق به ائتلاف شمال و بخشهای از رژیم طالبان رسمیت یافت.

نیرنگ استعماری دیگر قدرتهای اشغالگر ارضار لویه جرگه اضطراری بود که در جهت اغفال و گمراهی مردم افغانستان صورت پذیرفت؛ و نمایندگان و گماشتگان طبقات و گروه های ارتجاعی مزدور فوق الذکر در آن جمع شدند تا یکبار دیگر سلطه و حاکمیت مستقیم امپریالیزم و دولت پوشالی در رأس باندهای مزدور را "مشروعیت" بخشند. توطئه و نیرنگ دیگر امپریالیزم و ارتجاع تدوین قانون اساسی ضد مردمی و ضد ملی و تدویر لویه جرگه قانون اساسی بود که یکبار دیگر به سلطه امپریالیزم و ارتجاع مهترتأید نهاد، که بیشرمانه همه گروه های ارتجاعی مزدور آنرا ناشی از اراده و تصمیم مردم افغانستان تبلیغ میکنند. سناریوی افتضاح آور چهارم شان "انتخابات" ریاست جمهوری بود تا مزدور انتخاباتی امریکار ابرحیث رئیس جمهور منتخب "مردم" ملقب نمود. و فعلاً هم در تدارک انتخابات اعضای پارلمان و جرگه های ولایتی و محلی اند تا وجود و حاکمیت گروه ها و عناصر مزدور امپریالیزم را نهادینه کرده و در تمام ارگانهای دولت موقعیت آنها را تثبیت نمایند. بدون شك پارلمان آینده از نظر ماهیت ترکیب آن متشکل از نمایندگان طبقات ملاک کمپرادور و عمدتاً همین گروه های جنایتکار مزدور جهادی، ملیشه ای، طالبی و معامله گران مواد مخدر) و سایر گروه ها و عناصر خادم امپریالیزم خواهند بود که به پارلمان آینده راه خواهند یافت.

امپریالیزم امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی متحدان ز همان آغاز تدارک و تجاوز نظامی به افغانستان بطور همه جانبه به حربه تبلیغات گمراه کننده متوسل شدند؛ این تبلیغات از طریق مطبوعات و رسانه های خبری آنها عمدتاً رادیو بی بی سی و صدای امریکا و مطبوعات دولت مزدور در کابل و ولایت کشور و از طریق چندین شبکه رادیویی و تلویزیونی دولتی و "خصوصی" و نشر صد ها روزنامه و جریده دولتی و "غیر دولتی" که اکثر از منابع امپریالیستی عمدتاً امریکاتمویل میشوند در اغوا و متوهم کردن مردم زجر کشیده، گرسنه، فقیر، بیمار و محروم کشور نسبت به واقعیتهای اوضاع کشورشان در طی سه سال اخیر صورت گرفته و میگیرد. مطبوعات امپریالیستی ارتجاعی هم صداهای مانگ باشیوه ها و اشکال مختلف در انحراف اذهان مردم و خلق افکار عامه در "توجیه" شرایط بوجود آورده توسط خودشان عمل میکنند؛ زیرا بقول معروف "اگر دروغی صدبار تکرار شود به راست بدل میشود".

همچنان در طی سه سال اخیرده ها حزب، انجمن و نهاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از گروه ها و عناصر ارتجاعی مزدور حاکم و باندهای جنایتکار و میهنفروش خلقیها، پرچمیها، سازنیها و غیره گروه های مزدور صفت تشکیل گردیده و از طریق دولت مزدور رسمیت یافته اند، و در شرایط سلطه استعماری امپریالیزم و حاکمیت ارتجاع سیاه پیوسته صحبت از "آزادی، دموکراسی و جامعه مدنی" دارند؛ و زشتتر از آنکه تشکیل این نهاد های ضد مردمی را با سابقه آفتابی جنایتبار اعضای آنها نشانه از رشد دموکراسی در کشور تبلیغ میکنند، حتی عده از "روشنفکران" و مبلانویسهای مزدور صحبت از رشد سیاسی مردم افغانستان دارند و همین عناصر خود فروخته و خادم سعی دارند تا افکار مردم را نسبت به اوضاع فعلی و شرایط اسارتبار حاکم منحرف کرده و تراکامی در جهت رشد و ترقی، دموکراسی و رفاه اجتماعی قلمداد کنند. از جهتی هم میکوشند تا ذهنیت مردم را نسبت

به رویدادهای وحشتبار یک ربع قرن اخیر در کشور ستم و مظالم و جنایات سهمگینی که از جانب قدرتهای امپریالیستی و گروه های جانی مزدور بر آنها اعمال شده است اغماض نموده و فراموش نمایند. قدرتهای امپریالیستی اشغالگر سعی میکنند تا همه باند های جنایتکار، آدمکش و میهنفروش را بنام احزاب سیاسی قانونی در آورده تا در داخل دستگاه دولت و سطح جامعه در جهت تأمین منافع آنها در اغوا و فریب مردم فعالیت نمایند. بعبارت دیگر آدامکشان و جباران دیروز "سیاست مداران و روزنامه نگاران" امروز اندوهم صاحب امتیاز رادیو و تلویزیون "آزاد" میباشند. امپریالیستهای استعمارگرا شرایط و اوضاعی را که در طی یک ربع قرن بوجود آورده و بر مردم افغانستان تحمیل کرده اند، بهره میگیرند؛ زیرا در شرایط فعلی اکثر افراد جامعه را نسل جوانی تشکیل میدهد که آگاهی لازم از هویت این گروه ها و عناصر خاین و مزدور ندارند، و بدین طریق این گروه ها میتوانند با شکل مختلف و با اختیار کردن ژستهای گوناگون این نسل را فریب داده به عقب شان بکشانند. آنهم در شرایطی که امکان نشر و اشاعه علنی مطبوعات مترقی مردمی در جامعه موجود نیست تا به افشای جنایات و نیرنگهای امپریالیستهای اشغالگروهویت واقعی این دارودسته های مزدور پرداخته و چهره های تنگین این خائنین به خلق و میهن را افشانند. و الزاماً که اذهان این نسل بوسیله این باند های جانی و عده دیگر از "روشنفکران" نوکرامپریالیزم و ارتجاع (که روزی سنگ دفاع از منافع مردم را به سینه میزدند و امروز به خدمت امپریالیزم و ارتجاع علیه منافع مردم و میهن قرار گرفته اند) و مطبوعات و رسانه های امپریالیستی ارتجاعی مسموم خواهند شد. و نیز نیروهای جنایتکار و قاتلان مردم و ویرانگران کشور که در طی این مدت در مزدوری به قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی و حشیانه و خاینانه بر مردم ستم روا داشته اند، امروز بحیث "قهرمان ملی"، "قهرمان صلح" و "کاردان و صاحب نظر سیاسی" در سطح جامعه به لجن پراکنی و متوهم ساختن اذهان مردم مشغول اند. اینها خاینانه و ردیالانه میکوشند تا سلطه استعماری قدرتهای اشغالگرا "کمک" بر مردم جلوه داده و آنها را بحیث دوستان مردم جابزنند.

در شرایط کنونی خاصاً نشرو پخش چندین نشریه بوسیله باند های "خلقی"، "پرچمی"، "سازائی" "تشکل" کمونیستهای کارگری"، "رهائی" و "راوا" و غیره ازین قماش در کابل و ولایات کشور و اشاعه افکار ارتجاعی رنگارنگ رویزیونیستی در گمراه کردن قشر تحصیل کرده اثرات نهایت مسموم کننده بجا خواهد گذاشت. اینها خواهند توانست با بکار برد کلمات و جملات ظاهر آترقی عده زیادی از روشنفکران و تحصیلکرده هلی جامعه را فریب داده و افکار آنها را مسموم کنند. همچنان اینها و چند تشکیلات دیگر که به کمک سیاسی، مالی و اداری امپریالیزم زیر نام تشکلات "دموکراتیک" فعالیت مینمایند به شمول گروه های ارتجاعی شامل در ائتلاف شمال، ضمن هر لجن پراکنی دیگر این نظر را در جامعه اشاعه میدهند که گویا رژیم طالبان فقط ساخته و پرداخته دولت پاکستان بود؛ و آنها همه قساوت و وحشیگری را خلاف میل قدرتهای امپریالیستی از جمله دولت امریکا بر مردم افغانستان اعمال کرده اند، و بدینوسیله اذهان توده های مردم را از اصل واقعیت موضوع منحرف کرده (که رژیم طالبان به حمایت و کمک دولت امریکا و کمک دولتهای پاکستان و سعودی بر مردم افغانستان تحمیل شد تا از پیاپی لین نفت و گاز آسیای میانه بطرف بحر هند و دیگر عرصه های منافع امریکا پاسداری کنند)؛ و بدین ترتیب طوری وانمود میکنند که چون لشکر کشی امریکا و متحدین آن به افغانستان جهت کمک به مردم افغانستان بوده است تا مردم را از شر رژیم قرون وسطائی طالبان نجات داده و کشور ویران و مخروبه را "بازسازی و نو سازی" کنند؛ پس ازینرو اقدامی است "مشروع"، دوستانه و بشر خواهانه! و بدینوسیله خاینانه به اشاعه فرهنگ انقیاد و تسلیم به سلطه استعماری امریکا و متحدین اروپائی آن میپردازند.

نیرنگ دیگری که امپریالیستهای اشغالگر علیه توده های مردم خاصاً اقشاری از نسل جوان کشور بکار میگیرند اینست که؛ با وجود اتکاء به گروه های ارتجاعی جهادی، ملیشه ای و طالبی (بحیث بخش عمده نمایندگان طبقات ارتجاعی ملک و تاجران دلال که در رونق فروشی و مزدوری و سرکوب مردم و نهضت های سیاسی مترقی مردمی مهارت کافی دارند) در دولت مزدور؛ سعی میکنند تا از جنبه های به اشکال ظریفی توجه مردم را بگوشه از سابقه جنایت بار آنها معطوف ساخته و حمایت نسل جوان کشور (خصوصاً تحصیل کرده ها که در طی ۲۵ سال اخیر از شرایط استبداد و اختناق رژیم های حاکم گذشته خسته و منزعج شده اند، علی الخصوص که در طی سال های دولت اسلامی و رژیم طالبان بحدود دیت های اجتماعی و فرهنگی زیادی مواجه بوده اند) را از جناح کرسی (تکنوکراتها) جلب نمایند؛ باین عبارت که گویا افراد این جناح اگر در دولت اکثریت داشته باشند، چون تحصیل کرده کشورهای غربی و "تجدد خواه" اند، وضع سیاسی و اجتماعی کشور بهتر خواهد شد و آنها به آزادی های سیاسی و حقوق مدنی و اجتماعی بیشتری دست خواهند یافت. از جهتی هم دولت امریکا و دولتهای اروپائی اشغالگر در افغانستان سعی کرده اند تا عده بیشتری از وزراء و کارمندان عالی رتبه دولتی را ازین قماش انتخاب کنند و به عوام کشورهای شان و انمود سازند که مابجای طالبان که نه فکر و متحجر و متعصب عناصر تحصیل کرده و غرب دیده را بقدرت رسانده ایم. در حالیکه همه حقوق و وجایب مردم در چوکات قانون اساسی استعماری ارتجاعی معین شده که در جهت تأمین منافع ارتجاعیتری گروه ها و طبقات اجتماعی و امپریالیزم عمل مینماید. و قدرتهای اشغالگر عمدتاً امریکایی دارد تا بدینوسیله گروه های ائتلاف شمال را اقلاد موقعیت نازلتری از سهم قدرت دولتی در مرکز و ولایات کشور قرار دهد. بهر حال در نهایت همین دارودسته های ارتجاعی مزدور (تکنوکراتها و گروه های جهادی، ملیشه ای و طالبی) اند که بحیث نمایندگان طبقات ارتجاعی جامعه پایه های نظام پوشالی تحت سلطه استعماری امپریالیزم را تشکیل میدهند و بر مردم افغانستان اعمال ستم میکنند.

ناگفته نماند که قدرتهای اشغالگر از جمله امریکا، برخلاف اینکه از یک جهت از جنبه های مشخص علیه گروه های ارتجاعی مذهبی جهت تحت کنترل آوردن شان تبلیغات میکنند؛ از جهت دیگر آنها را کمک میکنند تا از شکل تشکلات نظامی بشکل احزاب سیاسی خود را سازمان داده و در اشاعه و ترویج افکار شان در افغانستان و منطقه ادامه دهند. چنانکه تشکیل چندین حزب سیاسی مربوط به طالبان و اعضای حزب اسلامی کلب الدین و بیوستن بدنه وسیعی از حزب اسلامی و رژیم طالبان با دولت کرسی در کنار سایر احزاب اسلامی "بنیادگرا" و "میان رو" از شیعه و سنی بهمین منظور صورت گرفته و میگیرد که قدرتهای اشغالگر وسیله آماده راد جامعه در اختیار داشته باشند؛ تا از یک طرف با سوء استفاده از معتقدات مردم شرایط موجود را برای آنها "مشروع" جلوه داده و از جهت دیگر جلورشد و تکامل هرگونه اندیشه مترقی راد جامعه بوسیله همین نیروهای ارتجاعی سد نمایند و در صورت لزوم به سرکوب آن بپردازند؛ زیرا در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم خاصاً کشورهای اسلامی در طول تاریخ طولانی عناصر، گروه ها و نیروهای ارتجاعی مذهبی نقش محافظان نظم کهن را بازی کرده و بحیث پاسداران سرمایه و حارسان منافع سایر طبقات ارتجاعی ملک کمپرادور درین جوامع عمل کرده و میکنند.

اوضاع کنونی کشور و شرایط حاکم بر آن ادامه شرایط لاینقطع تحولات و رویدادهای وحشتناک یک ربع قرن اخیر است که درین مدت مردم مظلوم افغانستان به وحشیانه ترین وجهی از جانب ابرقدرت شوروی و رژیم مزدور آن و گروه های ارتجاعی اسلامی و قدرتهای امپریالیستی غربی و دولتهای ارتجاعی منطقه و بیرون منطقه مورد ستم و مظلوم و وحشیانه

قرار گرفته و هنوز هم در زیر چکمه های ارتشهای اشغالگران امریکائی اروپائی و حاکمیت مزدوران آنها عذاب میکشند. این قدرتهای وحشی و خونخوار بیش‌رمانه بنام مردم بر آنها حکومت میکنند؛ در حالیکه استقلال و حاکمیت ملی کشور قطعاً سلب شده است و دورنمای رهائی کشور و مردم (طوریکه دولت امریکا و متحدین و مزدورانش مدعی اند که بعد از استقرار ثبات و امنیت" قوای اشغالگر افغانستان را ترک خواهند کرد) ازین وضعیت وحشتناک تاریک است. مردم افغانستان نباید دچار این خوشباوری و توهم شوند که این قدرتهای اهریمنی برای حفظ امنیت و بازسازی و عمران کشورشان آمده اند. اینها اقدام و عملی را که انجام میدهند تا مین منافع خود آنها در حال و آینده در اولویت قرار دارد. اینها با وعده های بلند بالای دروغین مردم را فریب میدهند. از چهار میلیارد دلار "کمک" شده بوسیله کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی جهان بقول خود آنها در طی سه سال گذشته نتیجه ملموسی دیده نمیشود که در بهبود شرایط زندگی مردم و عمران کشور مؤثریت داشته است؛ حتی ملل متحد اعلان کرده است که بین شش تاده میلیون نفر در فقر مطلق بسر میبرند و صد هাজার نفر با شکم گرسنه بی سرپناه اند.

همه برنامه های که اشغالگران و رژیم مزدور روی آن کار میکنند فقط در جهت تحکیم سلطه سیاسی نظامی آنهاست تا زمینه را برای تداوم حاکمیت شان در افغانستان و منطقه فراهم نمایند. اگر در عرصه های هم اقداماتی انجام میدهند هدف اصلی آنها همیاساختن زمینه های فعالیت سرمایه های امپریالیستی و کپی رادوری در خدمت آنهاست، تا منابع کشور را غارت کنند. امریکا و متحدین آن بخشهای از کمکهای وعده داده شده را دریافته نیز در جهت ایجاد و تقویت سیستم دولتی طبق خواست و معیارهای خود آنها مصرف خواهند کرد. یعنی مصرف در جهت تشکیل و تقویت ارتش، پولیس و پولیس مخفی (از عناصر شریرو ضد مردم) و تجهیز آنها با عصرتیرین و وسایل شکنجه و سرکوب که بتواند از منافع امپریالیزم و طبقات ارتجاعی حراست کرده و در سرکوب توده های مردم کارائی داشته باشد، و باقی نیز بوسیله نهادهای مربوط به اشغالگران از جمله ملل متحد، دولت مزدور و مؤسسات غیر دولتی داخلی و خارجی حیف و میل شده و مورد دستبرد قرار خواهد گرفت. این غارتگران و غاصبان هرگز اقدامی را در راه آبادانی و رشد و ترقی واقعی کشور و بهبود شرایط زندگی توده های مردم انجام نخواهند داد. اینها فقط هدف دارند تا دولت مزدور را که از خاینترین عناصر و گروه های ضد مردم خادم شان تشکیل شده است تقویت و تجهیز نمایند تا شرایط سلطه و غارتگری این قدرتها را مهیا کنند.

با تمام سروصداها و تبلیغاتی که اشغالگران امریکائی اروپائی در طی سه سال اخیر در جهت "تأمین امنیت" و "بازسازی" افغانستان در عرصه های مختلف براه انداخته اند و بر بنیاد آن شیادانه اشغال نظامی و سلطه استعماری شان را توجیه میکنند؛ وضع اقتصاد کشور خاصاً در بخشهای تولیدی و زیربنائی بنفع توده های مردم از کمترین رشد و رونقی برخوردار نیست؛ به بهانه اینکه چون دهقانان افغانستان به کشت خشخاش میپردازند در کمک به کشت و پرورش محصولات دیگر باید مجازات شوند. منابع آب و کانالها و کاریزها اکثر آبرویه و ویران باقیمانده است، اکثر اراضی زراعتی کشور با گذشت سالها وحشی شده و به بیشه تبدیل شده است، هشتاد درصد موشی کشور نابود شده و در جهت احیای آن اقدامی صورت نگرفته است، هنوز میلیونها مین در اراضی زراعتی، باغها، علفچرها، دشتهای، دامنه های کوه ها، راه روهها و اطراف دهات و شهرها موجود است. در بخش زراعت آنچه در طی این سه سال رونق داشته است زرع خشخاش و میزان رقم بالای تولید تریاک و هیروئین حاصل از آن است که در تحلیل نهائی عامل و محرک اصلی زرع و قاچاق آن مقامات عالی رتبه دولتی، قوماندانها و رهبران جهادی در مرکز و ولایات و خود نیروهای اشغالگران و مفاد هنگفت آن به ترتیب به جیب

زمینداران بزرگ و متوسط و شبکه های قاچاق مرتبط به دولت مزدورونیروهای اشغالگرسرازیر میشود.

طبق ارزیابی ملل متحد امسال (۱۳۰) هزارهکتار زمین خشخاش کشت شده است و تولید تریاک و هیروئین از آن نسبت به سال قبل (۶۲) درصد افزایش رانسان میدهد که به چهارهزار و ششصدتن تریاک رسیده است. افغانستان در شرایط موجود (۸۶) درصد تریاک جهان را تولید میکند و حاصل تریاک در حدود (۶۰) درصد تولید خالص ملی را تشکیل میدهد.

در پهلوی آن طبق یک احصائیه ناکامل تعداد معتادین از جمله زنان و کودکان در شهرهای کشور به بیش از (۶۰) هزار نفر رسیده است که در سال گذشته این رقم در حد (۴۰) هزار نفر بوده است. و قیحترا از آن که شیوع و گسترش آید در جامعه تسریع شده است و دولت مزدور کمترین توجهی بآن نمی نماید. در بخش تجارت تاحدی سطح میزان واردات اموال استهلاکی، مواد غذایی، مواد و مصالح تعمیراتی و عرادات مستعمل کهنه بالا رفته است که آنهم در سطح فعالیت سرمایه های کمپرادوری و سرمایه های امپریالیستی و شیوه "سفید کردن" و قانونی کردن پولهای حاصله از مواد مخدر و سایر موارد غیر قانونی و نامشروع است.

بی امنی، فقر و گرسنگی و بی سرپناهی بیداد میکند، مصئونیت جانی و مالی وجود ندارد، تصرف اموال و جایزادهای مردم بوسیله حکام دولت در مرکز و ولایات کشور ادامه دارد و فساد اداری و مالی در تمام سطوح دولت شیوع دارد؛ زیرا در کشوری اشغال شده و تحت سلطه استعماری امپریالیزم، ارتجاع بسط داده شده و فساد در تمام دستگاه دولتی و در عرصه های از جامعه بوسیله قدرتهای اشغالگر بوجود آمده و گسترش داده میشود؛ زیرا این شیوه یکی از زمینه هاست برای قدرتهای امپریالیستی که میتوانند عناصری را از جامعه در عرصه های مختلف برفع شان به خدمت بگیرند.

اشغالگران امریکائی اروپائی و دولت مزدور و قلم بدستان مزدور همه روزه از طریق جراید و رسانه های رژیم مزدور و رسانه های امپریالیستی مردم را به امکان سرمایه گذارهای وسیع کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و سرمایه های سایر کشورهای در عرصه های مختلف اقتصاد کشور نوید میدهند که گویا ازین طریق زمینه کلیرای انبوه بیکاران کشور مهیا شده و کشور به رشد و ترقی میرسد. در حالیکه در واقع این سرمایه های امپریالیستی زنجیر سارتی است برگردن مردم افغانستان. شاید در زمینه های بطور منوقت زمینه کار آنهم بقیمت نهایت نازل و فاقد هرگونه تأمینات و تضمینات رفاهی در بخشهای میسر شود؛ اما سرمایه های امپریالیستی در کشورهای تحت سلطه برای تصاحب و غصب دسترنج (نیروی کار ارزان) زحمتکشان و غارت منابع و ثروتهای طبیعی این کشورهای آیندنه برای رشد و ترقی و آبادانی این کشورها و ارتقای سطح زندگی و رفاه اجتماعی توده های مردم. آنها از یک طرف چشم به ذخایر دست نخورده زیرزمینی و قابل بهره برداری موجود کشور دارند و از جهت دیگر سعی میکنند تا افغانستان را بحیث گذرگاه امنی برای عبور پاپ لین نفت و گاز آسیای میانه آماده سازند و با گسترش نفوذ و سلطه شان منابع این کشورها را غارت نمایند.

قدرتهای امپریالیستی در آن بخشهای از اقتصاد کشور سرمایه گذاری خواهند کرد که کسب سود بیشتر را برای شان در برداشته باشد؛ آنها هرگز در بخشهای زیربنائی اقتصاد کشور که امکان استقلالیت و اتکا بخود داشته باشد، سرمایه گذاری نمیکند یا عبارت دیگر گامی در جهت رشد اقتصاد ملی کشور بر نمیدارند؛ بلکه عکس آن سرمایه های امپریالیستی با سرمایه های کمپرادوری وابسته آنها شدیداً جلور شد و ترقی سرمایه های ملی کشور را سد میکنند. خلاف یاوه سرانیهای مثنی اجیر مزدور امپریالیزم که دیوانه و ارتبلیغ میکنند که در صورت تأمین امنیت و ثبات با سرازیر شدن سرمایه های امپریالیستی بکشور اقتصاد کشور شکوفا گردیده و سطح زندگی مردم ارتقا میابد. این مثن مزدور خود فروخته و دولت

مزدور با تبلیغات گمراه کننده‌ی شان مردم را اغوا می‌کنند که با رأی و حمایت شان از دولت مزدور که در حقیقت صحنه گذاشتن به سلطه استعماری امپریالیسم و حاکمیت ارتجاع مزدور است دولت را تقویت کنند تا زمینه جلب اعتماد قدرتهای امپریالیستی میسر شده و سرمایه های شان را بکشور سرازیر کرده و کشور را "بازسازی و اعمار" نمایند. در حالیکه همین قدرتهای امپریالیستی غارتگر و دولت‌ها و نهاد‌های ارتجاعی دستیار آنها و مزدوران بومی آنها عامل عمده در کشتار توده های مردم و بربادی و رنج و عذاب آنها و ویرانی و تباهی کشور در تمام عرصه هادر طی یک ربع قرن بوده و هستند. این قدرتهای اهریمنی که دشمنان سوگند خورده خلق و میهن اند در حال و آینده هرگز اقدام و عملی را در جهت آزادی، رفاه و خوشبختی مردم افغانستان بر نخواهند داشت بلکه هر یلان و بر نامه شان دامی است جهت فریب مردم تا آنها را در سلطه و اسارت استعماری امپریالیستی شان نگهداشته و مورد بهره کشی و ستم قرار دهند و حاصل دسترنج و منابع و ثروت‌های ملی شان را غصب نمایند. مطلب مهم و حیاتی دیگری که مردم افغانستان باید بدان توجه کنند موضوع اشغال نظامی کشور و تداوم سلطه استعماری امپریالیسم امریکا و قدرتهای امپریالیستی پیمان ناتواست. چنانکه از مواضع و بیانات و اقدامات عملی قدرتهای اشغالگر برمی آید، این اشغال و سلطه گری طولانی مدت خواهد بود و بخشی از یک استراتژی غارتگرانه آنها علیه خلق‌ها و ملل در جنوب و مرکز آسیا است چنانکه حمله نظامی بکشور عراق و اشغال استعماری آن کشور بخش دیگری از این استراتژی محسوب میشود.

قدرتهای اشغالگر هر روز به بهانه های مختلف بر تعداد قوای اشغالگر و ساحه اشغال شان در کشوری افزیند. چنانکه به بهانه اقدامات امنیتی "انتخابات" ریاست جمهوری قوای بیشتری را وارد کشور کرده اند و اکنون زیر نام "تیمهای بازسازی ولایتی" قوای شان را در چندین ولایت کشور مستقر ساخته اند و هدف دارند تا آنگاه تمام ولایات کشور گسترش دهند. دولت امریکا و سایر قدرتهای اشغالگر متحدان علاوه بر اینکه با تمسک به ترفندهای شیادانه نقشه طولانی مدتی را برای حضور در افغانستان عرضه میکنند؛ بلکه هر روز با بهانه قراردادان موضوعی داخلی و خارجی (حضور گروه ها و افراد مسلح داخلی و حملات دسته های مسلح از مرزهای شرقی و جنوب غربی علیه دولت دستنشانده و قوای خودشان و ضعف ارتش و پولیس دولت مزدور) حضور قوای شان را در افغانستان و منطقه در درازمدت "توجیه" میکنند. در حالیکه در واقعیت امر عامل وجود هر دو نیرو خود دولت امریکا است و وجود این گروه ها با رزترین تمسکی است که میتوانند توده های مردم را نسبت به موضوع "ثبات و امنیت" کشور فریب دهند.

قدرتهای اشغالگر عمدتاً دولت امریکابه شدت سرگرم ایجاد و اعمار پایگاه های نظامی در افغانستان است، و قرار است در حدود یک میلیارد دلار در آن صرف نماید. مدت سه سال است که دوثلث ارتش بیست هزار نفری امریکا در افغانستان در مناطق شرقی و جنوب غربی زیر نام "جنگ ضد تروریستی" به بمباران قریه های این مناطق و کشتار و وحشیانه مردم و ویرانی منازل شان مشغول بوده و به شیوه های مختلف مردم این مناطق را مورد آزار و اذیت، توهین و تحقیر قرار داده و به حریم منازل شان تجاوز کرده و زنان را جستجوی بدنی میکنند. توده های خلق مظلوم افغانستان را در منگنه استعماری شان عذاب داده و فجیعترین جنایات را بر آنها اعمال میکنند. چنانکه بیدادگریها و ستم و مظالم حکام محلی علیه مردم مظلوم و بی دفاع افغانستان در سراسر کشور محدود مرزی ندارد. این وحشیل "متمدن" غیر انسانیترین شکنجه ها را بر اسیران شان در بیش از سی زندانی که در افغانستان ساخته اند اعمال میکنند، حتی زندانیان را بقتل میرسانند و مورد تجاوز و آزار جنسی

قرار میدهند و کرسی مزدور و اعضای کابینه دولت مزدور آورده و ارنظاره میکنند. کرسی گاهی برای اغوی مردم افغانستان به جواب سوال بعضی از خبرنگاران همینقدر میگوید که "ما باین رفتار آنها موافق نیستیم." در حالیکه بتاريخ نهم ماه دسمبر (۲۰۰۴) در "کنفرانس ملی مبارزه با مواد مخدر" در کابل صحبت از "غیرت افغانی" اش نمود. که این خود بیشر می یک دلک مزدوری غیرت را بنمایش میگذارد. و سفیهانه تراز آن که این سردسته میهنفروشان و خاینین ملی در روز مراسم "تحلیف" اش (بخوان تجدید تعهد و ادای سوگند و وفاداری و مزدوری به امپریالیزم امریکا) بتاريخ هفدهم ماه قوس امسال اوصحبت از "حفظ استقلال و تمامیت ارضی" کشور نیز نمود؛ زهی وقاحت و بیشر می، پروئی و شارلتانی!

مردم افغانستان بخصوص قشراکاه و روشن فکر مردمی در داخل کشور باید بخود لید و توهمات را بدوران دازند، از تجارب تلخ و مرگبارشان در طی یک ربع قرن اخیر درس بگیرند. از شکست مبارزات و مقاومت های دلیرانه شان در طی (۱۴) سال علیه رژیم مستبد و ضد مردمی "حزب دموکراتیک خلق" و اشغالگران سوسیال فاشیست شوروی، بوسیله گروه های مختلف ارتجاعی اسلامی بیاموزند. به مداخلات خاینانه و تجاوزات جنایت بقرده رتهای امپریالیستی غربی و دولتهای ارتجاعی وده ها گروه و نهاد ارتجاعی و ضد مردمی دیگر که تحت رهبری ابر قدرت امپریالیستی امریکا ازیر نام "کمک و حمایت" از جنگ مقاومت آنها در شرایط اشغال استعماری دولت شوروی) علیه استقلال و آزادی، حاکمیت ملی و سرنوشت سیاسی شان صورت گرفت؛ جدا توجه مبذول دارند. به شرایط وحشتبار دوران حکومت جهادیان و رژیم وحشت قرون وسطائی طالبان که بوسیله همین قدرتهای خارجی بر آنها مسلط گردید، نظر اندازند. اوضاع کنونی کشور را مورد مطالعه و ارزیابی همه جانبه و دقیق قرار دهند؛ که کشور تحت اشغال نظامی و سلطه استعماری امریکا و قدرتهای اروپائی قرارداد و قوای نظامی متجاوز بر آنها وحشیانه ستم و مظالم روا میدارند. مردم افغانستان بیش از این نباید فریب نیرنگها و تبلیغات اغواگرانه قدرتهای امپریالیستی و گروه و ها و عناصر ارتجاعی را بخورند، که باشیوه ها و طرق مختلف اذهان شان را مغشوش کرده و آنها را به گمراهی میکشانند.

مردم آزادی دوست افغانستان باید یکبار دیگر تاریخ مبارزات و مقاومت های شان را علیه متجاوزین خارجی و حکام مستبد داخلی مورد مطالعه قرار دهند. با استمداد از تجارب خونبار (۲۵) سال اخیرشان، دوستان و دشمنان خود را از هم تمیز دهند. بیش از این نگذارند که امپریالیستها و مرتجعین اهداف شوم و غارتگرانه شان را بر آنها تطبیق کنند، نگذارند که این شام سیاه به شام سیاه دیگری بانجامد؛ چنانکه خاصتا در طی بیش از یک ربع قرن اخیر چنین بوده است. زحمتکشان و گروه ها و نیروهای مترقی مردمی باید باندیشند که اوضاع فعلی آغازی برای بدبختیها و مصیبت دیگر است و سیاه روزها و خانه خرابیهای بیشتری را در قبال خواهد داشت. باین امر توجه کنند که شرایط فعلی کشور یک شرایط اساتبار است، شرایط بردگی و ستم استعماری و ارتجاعی؛ ازین رو باید در تدارک آغاز حرکتی باشند، حرکتی انقلابی و سرنوشت ساز. قبل از همه باید باین اصل عمده توجه جدی نمایند که سازمان و خط سیلسی ای که جنبش و حرکت مبارزاتی شان را رهبری خواهد کرد چگونه باید باشد؟ یقینا که بدون دستیابی به آگاهی سیاسی مترقی و در اختیار داشتن سلاح مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی یعنی سازمان واقعا انقلابی مردمی؛ باز هم چون گذشته دستاورد مبارزات و مجاهدتهای آنها را طبقات ارتجاعی مزدور و قدرتهای امپریالیستی غارتگر تصاحب خواهند کرد. مردم ما باید بیدار شوند، بخود تکانی بدهند و با الهام از تاریخ مبارزات آزادی خواهانه گذشته شان و مبارزات سایر خلقها و ملل جهان یکبار دیگر با مبارزات دلیرانه شان طعم تلخ شکست را بر امپریالیستهای امریکائی اروپائی و مزدوران ذلیل داخلی شان به چشانند. خلق افغانستان باید بدانند که قدرتهای

اشغالگر به میل و رغبت شان کشور را ترک نخواهند کرد و حاکمان دستنشانده فعلی به طیب خاطر از قدرت دولتی کنار نخواهند رفت، فقط فشار مقاومت و مبارزه توده های مردم است که میتواند به سلطه استعماری و حاکمیت ارتجاعی آنها خاتمه دهد. ازینرو راه نجات مردم در مبارزه و مقاومت است. بیتفاوت بودن در برابر اوضاع فعلی به تحکیم سلطه و حاکمیت امپریالیستها و مرتجعین مزدور آنها در درازمدت کمک خواهد کرد، که نتیجه آن تداوم زندگی در شرایط اسارت با قدرتهای اهریمنی امپریالیستی و حاکمیت گروه ها و عناصر ارتجاعی جنایتکار و وحشی و مزدور خواهد بود؛ که با آزادی و آزادی و باعزت و قارزیستن منافات دارد.

منشأ سرمایه دار صنعتی:

از نظر تاریخی رشد مناسب تولید سرمایه داری در اروپای غربی از قرون وسطی آغاز میشود، ولی در نیمه قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم است که تولید ماشینی آغاز میشود و کارخانجات مجهز با ماشین و تکنیک صنعتی جای مانوفکتورها و کارگاه های پیشه وری را میگیرد. در کشاورزی مؤسسات بزرگ سرمایه داری تأسیس میگردد که در آن کارگر کشاورزی مزد بگیر همراه با ماشینهای کشاورزی کار میکنند. قانون اساسی و قوه محرکه تولید سرمایه داری قانون اضافه ارزش است. کارگر مزد بگیر علاوه بر ارزش نیروی کار که بصورت دستمزد به خود کارگر میسر دارد ارزش بیشتری ایجاد میکند که به رایگان بصورت سود بدست سرمایه دار میرسد. این قسمت، ارزش اضافی نام دارد و اساس استثمار طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری و منبع ثروت سرمایه داران را تشکیل میدهد. در دوران سرمایه داری کارگر ظاهراً آزاد و مالک نیروی کار خود است ولی او مجبور است برای ادامه زندگی خود و خانواده اش نیروی کار خود را به سرمایه دار که دارای وسایل تولید است بفروشد. در این دوران صاحبان صنایع، مالکین و بازرگانان، بانکداران و روستائینان سرمایه دار که بهره کشانند، کارگران مزد بگیر و دهقانان زحمتکش را استثمار میکنند. اینک به گوشه از تاریخ سرمایه داری و منشأ تجمع سرمایه بویژه سرمایه دار صنعتی نظری اندازیم که چگونه تجمع سرمایه با فساد و غارت، دزدی و چپاول، فوق استثمار، کشتار و ستم، شکنجه و عذاب و درد و رنج میلیونها انسان و نابودی ملل همراه است.

پیدایش سرمایه دار صنعتی با همان ترتیب و تدریجی که موجب پیدایش فارمدار گردید، انجام نشد. بیشک برخی از استادان رسته و بیشتر از آنها خرده پیشه و ران مستقل و نیز کلرگران مزدور مبدل به سرمایه داران کوچک گردیده اند و سپس از راه استثمار وسیعتر کار مزدور و انباشتی که متناسب با آنست تدریجاً سرمایه دار تمام و کمال شده اند. دوران کودکی تولید سرمایه داری از بسیاری جهات شبیه بدوران کودکی نشئت شهرها در قرون وسطی است، که در آنجا مسئله ای تعیین استاد و پیاکار از میان سرفهای فراری، اغلب بر اساس زودتروید و تریبودن تاریخ فرار حل و فصل میگردد. ولی حرکت حلزونی این اسلوب بهیچوجه پاسخگوی احتیاجات بازرگانی آن بازار جدید جهانی نبود، که کشفیات بزرگ آخر قرن پانزدهم بوجود آورده بود. ولی قرون وسطی دوشکل مختلف از سرمایه داری بدست داده است، که

درگوناگونترین ساختهای اقتصادی اجتماعی نشوونمایفته و پیش از عصر شیوه تولید سرمایه داری بهر صورت جنبه سرمایه داشته است. دوشکل مزبور عبارت انداز سرمایه ای ربائی و سرمایه ای تجاری.

در حال حاضر تمام ثروت جامعه بدو از دست سرمایه دار میگذرد... وی بهره مالکانه ارباب زمیندار را میدهد، بکارگرمزد میپردازد، به تحصیل دار مالیات و عشریه، آنچه بایسته ای اوست تحویل میدهد و قسمت بزرگ و بیادرواقع بزرگترین حصه ای محصول کار را که روز به روز زیادتر میشود برای خود نگاه میدارد. اکنون میتوان سرمایه دار را صاحب دست اول کلیه ای ثروت اجتماعی تلقی نمود، با اینکه هیچ قانونی بوی چنین حقی در مورد این مالکیت تفویض نکرده است.... این تغییر در مالکیت از راه ربحگیری عاید سرمایه شده است.... شگفت آور آنکه در سر تا سر اروپا قانونگذاران خواسته اند از طریق قوانین ضد ربا خواری ازین پدیده جلوگیری نمایند.... استیلاي سرمایه دار بر تمام ثروت کشور، خود انقلاب کاملی در حق مالکیت است. ولی این تسلط بوسیله کدام قانون یا سلسله ای از قوانین انجام یافته است؟ لازم بود نویسنده بخود میگفت که انقلاب بوسیله ای قوانین انجام نمیشوند.

سازمان فئودالی در روستا و سازمان رسته ای (رهائشده ها) در شهرها مانع از آن بودند که سرمایه ای نقدی حاصل از ربا و تجارت مبدل به سرمایه صنعتی گردد (حتی ماهوت با فان کوچک شهزیدز انگلستان هیئت نمایندگی به پارلمان اعزام داشته خواستار وضع قانونی بودند که کارخانه دار شدن هر بلزرگانی را ممنوع سازد). بالغای خدم و حشم فئودالی، با خلع یدوتا حدودی در نتیجه بیرون راندن مردم روستائی این موانع بر طرف شد. مانوفاکتور جدید در بنادر و در نقاطی از روستا، که خارج از حیطه و ارسای سازمان کهنه ای شهری و قواعد رسته ای آن بود، تأسیس گردید. از آنجاست که مبارزات بسیار شدیدی که در انگلستان علیه این نشاگاهای صنعت جدید از طرف شهرهای امتیاز دار (شهر امتیاز دار یا شهر)

رسته ای یا کمون به شهرهای از اروپای غربی اطلاق میشود که در دوران متأخر قرون وسطی بموجب فرمان شاهان و امراء، حکومت به اتحادیه ای بورژواهای آن شهر تفویض شده بود و بوسیله شوراهای شهرداریه میشد).

کشف مناطق زرخیز و نقره خیز آمریکا، قلع و قمع، ببردگی در آوردن مردمان بومی و مدفون ساختن آنان در معادن، آغاز استیلا بر هند شرقی و غارت آن، تبدیل قاره ای افریقا به قرقگاه سوداگران برای شکار سیاه پوستان، همه اینها بشارت دهنده صبح دولت سرمایه داری هستند. این پروسه های تغزل آمیز، مراحل اصلی انباشت اولیه سرمایه هستند. بدنبال این جریان است که جنگ بازرگانی میان ملل اروپائی در مقیاس تمام کره زمین در میگیرد. جنگ مزبور با عصیان هلند علیه اسپانیا آغاز شد، با جنگ ضد ژاکوبین انگلستان (جنگ علیه انقلاب فرانسه) دامنه بسیار وسیعی یافت..... بدین ترتیب بورژوازی در بحبوحه بوجود آمدن بازار جهانی زاده شد، در حالیکه "از سر تپایش، و از هر حفره اش خون و چرک میچکید". بازرگانان و تجار به همراه بعضی استادکاران، صنعتگران سابق، فئودالهای که در تجارت دستی داشتند، و دهقانان مرفه تر، به بورژوازی تبدیل شدند.

غارت بیرحمانه مستعمرات نامنتظره ترین اثرات را بر اقتصاد اروپای غربی و بویژه اسپانیا و پرتغال داشت. طلا و نقره ای که از معادن امریکای دست بردگان استخراج میشد بسیار از انترا ز فلزی بود که بعنوان پول رایج در اروپا از آن استفاده میشد. گروه کثیری از تجار هلندی و انگلیسی به دنبال اسپانیاییها و پرتغالیها در جستجوی سرزمینهای تازه روان شدند. بدینگونه هلندیها نخستین کسانی بودند که در سال (۱۵۰۵) به ساحل قاره جدیدی (آسترالیا) گام نهادند (آسترالیایی یعنی "سرزمین

جنوبی"، فرانسه نیزبراه توسعه طلبی استعماری افتادونواحی وسیعی رادرشمال وجنوب امریکاتسخریکرد. بازرگانان هالندی وسپس انگلیسی کمپانی هندشرقی معروف رابه منظوربهره کشی انحصاری خلقهای هندوخواوردورتأسیس نمودند. درقرن هفدهم استعمارگران انگلیسی موفق شدند "همکاران"هلندی خودراازهنداخراج کنند. ازسوی دیگرهلندیهادراندونیزی نیرومندتربودند. درآنجانیزانگلیسیهامیکوشیدندجای پایی بدست آورند. درآغازاستعمارگران ازتجارت نامتعادل سودمیجستند. رفته رفته ویه درجه روزافزون، آنان برای تکمیل انقیادملل مزبور ازنیروی اسلحه استفاده نمودند. هم هندوهم اندونیزی به سرعت به مستعمره سرمایه داران اروپائی(انگلستان وهالند) تبدیل گردیدند.

استعمارگران اروپائی درمستعمرات امریکا، به بهره کشی غیربشری افریقائیهاپرداختند. تجاربرده صدهاهزارافریقائی راالسیروبه زنجیرکشیده ویه امریکای شمالی وجنوبی میفرستادند. زمینداران بزرگ ازبرکت کاربردگان درمزارع بزرگ ثروتهای بیحساب بدست آوردند. تسخیر وغارت اراضی جدیدووردسیل آسای خزاین عظیم آن به اروپا، اقتصادسرمایه داری آن منطقه بویژه اسپانیاوپرتغال رابسرعت تکامل داد.

مراحل مختلفه ای انباشت بدوی سرمایه، بنحویکه ازلحاظ زمانی کمبیش مرتب است، بین اسپانیا، پرتغال، هلند، فرانسه وانگلستان تقسیم میگرددند. درپایان سده هفدهم مراحل مزبوربسیستم استعمار، سیستم قرضه ای دولتی، سیستم جدیدمالیاتی وسیستم حمایه گمرکی، درانگلستان بصورت اسلوب بهم پیوسته ومنظمی درآمد. برخی ازاسالیب مزبوربرپایه ای خشونت آمیزترین اعمال فشارقرارداشت مانندسیستم استعماری، ولی همه ای آنهاقدرت دولتی یعنی زورمتمركزومنظم جامعه رامورداستفاده قرارمیدهندتاپروسه تبدل نظام فئودالی به شیوه ای تولیدسرمایه داری راشتابان تسریع کنندوگذارهاراکوتاه سازند. زورمامای هرجامعه ای کهنی است که آستن نواست، زور، خودنیروئی اقتصادی است.

درباره ای سیستم مسیحی استعمارولیم هاویت(نویسنده انگلیسی بین سالهای ۱۷۹۱ و ۱۸۷۹ که ازجمله صاحب تحقیقات جالبی درباره ساکنین بومی استرالیااست)مردیکه ازمسیحیت برای خودتخصصی ساخته است چنین میگوید: "بربریت وفجایع بیشرمانه ای که نژادهای باصطلاح مسیحی درهرنقطه ای جهان وعلیه مردم وهرکشورمسخرمرتکب شده انددرهیچ عصری ازاعصارتاریخ جهان ونزدهیچ نژادی، هرقدروحشی وعقب افتاده، هراندزه بیرحم وبیشرم بوده است، نظیرندارد".

تاریخ اقتصاداستعماری هالندوهالندی که ملت نمونه ای سرمایه داری درقرن هفدهم بشمارمیرفت "تابلوهای نادیده ای ازخیانت، فساد، آدمکشی وشناعت می گسترد". هیچ چیزی خصلت نامترازسیستم آدم دزدی آنهادرسلب(شهرینداری دراندونیزی) بمنظورتهیه برده برای جاوه نیست. برای انجام این کارافرادای رامخصوصاًبرای آدم دزدی تربیت میکردند. دزد، مترجم وفروشنده عاملین اصلی این تجارت بودندوامرای بومی سرفروشنده بشمارمیرفتند. نوجوانانی راکه دزدیده بودندآنقدردرزندانههای مخفی (سلب) نگاه میداشتند تا برای بارکردن بکشتیهای بردگان آماده شوند. طبق یک گزارش رسمی آنزمان که تصریح میکند: "یکی ازجاهامثلاًشهرماکاسارمملوااززندانههای پنهانی بوده است که هریک وحشتناکتر ازدیگری وپرازتیره روزانی بوده که قربانی آروستمگری گردیده بودند، درزنجیرهای گران کشیده شده وازخانواده های خویش بعنف ربوده شده بودند". هلندیهابرای اینکه مالاکا (شبه جزیره ای درجنوب هندوچین بین

دریای چین و اوقیانوس هند و شهری از مالایا بهین نام واقع در تنگه ای مالاکا را بتصرف در آوردند حکمران پرتغالی آنجا را بپول فریفتند و وی در (۱۶۴۱) دروازه های شهر را بروی آنها گشود. بلافاصله بمنزل حکمران تاختند و وی را بقتل رساندند تا از پرداخت رشوه مزبور به مبلغ (۲۱۸۷۵) لیره ای استرلینگ "معاف" گردند. اینان هر کجا پامی گذاشتند ویرانی و نابودی جماعات را بدنبال داشت. بان یووانگی ایالتی از جاوه، در سال ۱۷۵۰ دارای بیش از (۸۰۰۰۰۰) نفر سکنه بود و در سال ۱۸۱۰ فقط (۸۰۰۰) نفر جمعیت داشت، اینست آن تجارت شیرین!

چنانکه معلوم است کمپانی انگلیسی هند شرقی علاوه بر سیلت سیاسی بر هند شرقی، انحصار اختصاص تجارت چای و بطور کلی بازرگانی با چین و نقل کالا به اروپا را بالعکس برای خود محفوظ داشت. ولی کشتیرانی در سواحل هندوستان و مابین جزایر و همچنین تجارت با داخل هندوستان در انحصار ماورین عالیرتبه ای کمپنی بود. انحصار نمک، تریاک، فلفل و کالاهای دیگر منابع بی پایان ثروت بودند. مأموران خود قیمتهای تعیین میکردند و بدخواه خود هندهای بیچاره را میچاپیدند. حکمران کل نیز درین بازرگانی خصوصی شرکت داشت. به مقریان وی، پیمانها با شرایطی واگذار میشد که بوسیله آن بهتر از کیمگران، از هیچ طلا میساختند. تمولهای بزرگ یکروزه مانند قارچ می روئیدند و انباشت بدوی بدون صرف پیشیزی بوقوع میپیوست. وارن هیستینگ (۱۷۲۲-۱۸۱۸) نخستین حکمران کل هندوستان بود که در عین حال کارمند کمپانی هند شرقی بود. وی در زمان تصدی خود چنل هندوستان را چاپیدوبه مردم فشار آورد که ناچار پارلمان انگلستان در سال ۱۷۸۶ او را مورد تعقیب قرارداد. پس از (۹) سال حکم تبرئه وی صادر شد و درازاء خدماتی که به کمپانی هند شرقی کرده بود سالانه مبالغ گزافی برای او از طرف کمپانی مقرر گردید. بنا بر صورتیکه به پارلمان تقدیم شد از سال ۱۷۵۷ تا سال ۱۷۶۶ کمپانی و کارمندانش مبلغ شش میلیون لیره استرلینگ از هندیها بعنوان هدیه! اخاذی کرده بودند. بین سالهای ۱۷۶۹ و ۱۷۷۰ انگلیسها، از راه خرید تمام برنج موجود، که جز بقیمتهای افسانه ای حاضر بازار فروش نمیشدند، یک قحطی مصنوعی در هند بوجود آوردند. سیل طلا و نقره از هنده کمپنی هند شرقی انگلیسی جریان داشت بطوریکه سودهای هنگفتی به سهامداران آن کمپنی پرداخت میشد. کمپنی هند شرقی و عمالش مقادیر هنگفتی از ثروت متراکم هند را بیرون بردند. ثروت هنده انگلستان منتقل گردید و به توسعه صنعتی انگلستان کمک کرد. این غارت و چپاول موجب هرچه بیشتر بسط فقر و تیره روزی در هند میشد و باجانیات مهیب و کشتار و سفاکی استعمارگران انگلیسی علیه خلق هنده همراه بود.

البته در کشت دارائیهای که فقط با صادرات سرو کار داشتند، مانند هند غربی و سرزمینهای پر ثروت و پر جمعیتی مانند مکزیک و هند شرقی که بقتل و غارت و اگذار شده بودند، رفتار با بومیان بمراتب وحشتناکتر بود، با این وجود حتی در مستعمرات بمعنای خاص، خصلت مسیحی انباشت بدوی نفی نشد. این کارشناسان سختگیر و ترش روی پروتستانتیسم، این منزه طلبان انگلستان جدید (مقصود نویسنده شش ایلت امریکا است که باین نام در تاریخ خوانده شده است)، در سال ۱۷۰۲ بنابه تصمیمی که در شورای خود اتخاذ نمودند، جائزه به مبلغ (۴۰) لیره استرلینگ در برابر پوست سر هربومی یا برای اسیر ساختن هر سرخ پوست (امریکائی) مقرر داشتند و در سال ۱۷۲۰ برای هر پوست سر جائزه ای (۱۰۰) لیره ای معین نمودند. در سال ۱۷۴۴، پس از آنکه جهیل ماساچوستس قبیله ای معینی را متجاسرو یا غی اعلام داشت، قیمتهای زیرین تعیین گردید: برای پوست سر ذکور ۱۲ ساله و بالاتر (۱۰۰) لیره استرلینگ جدید، (۱۰۵) لیره استرلینگ برای هر اسیر از جنس ذکور، برای زنان و کودکان اسیر (۵۰) لیره استرلینگ و برای پوست

سرزنان و کودکان (۵۰) لیره استرلینگ! چنددهه بعد فجاجی سیستم استعماری تلافی این جنایات را بر سر اخلاف آن پدران و زائران مئومن، که بنویه خود طغیان کرده بودند، درآورد. بلتحریک و پیول انگلیسان اینان بضر تبرزینهای جنگی هندیان (بومیان سرخپوست امریکا) ساطوری شدند. پارلمان انگلستان سگهای درنده و پوست سرکنهارا "وسایلی که خداوند و طبیعت در دست او نهاده است" اعلام نمود.

سرمایه داری در ایالات متحده امریکا در شرایط نظام مستعمراتی به پیدائی آمده و استوارگشت و به عبارت بهتر داغ استعمار بر پیشانی دارد. سرمایه داری امریکا بشکل ددمنشانه ترا زهر کشور دیگری نشو و نمایافت. قلمرو امروزی ایالات متحده در قرن شانزدهم محل سکونت نزدیک به دو میلیون نفر سرخ پوست بود. بزرگترین گروه قبایل "ایروگو" ها و "الگونکین" ها بودند که جمعیت آن بالغ بر (۲۰۰) هزار نفر میشد. هندیان (سرخپوستان) در مراحل مختلف نظام اشتراکی آغازین میزیستند. استعمارگران برای بومیان مرگ و ویرانی بارمغان بردند. کوچ نشینان اروپائی برای بزاندرا آوردن آنها از هیچ جنایتی فروگذار نکردند. ثروت دولت مردان امریکائی از داد و ستد نابرابر میان استعمارگران امریکائی و سرخپوستان گرد آمد. برغم ایستادگی قهرمانانه سرخپوستان، اروپائیان به یاری اسلحه برتر و با سود جوئی از تفرقه قبایل بومی سرانجام موفق به تسخیر امریکای شمالی گشتند و با ضبط اراضی و اموال آنها و سرانجام به نابودی ایشان انجامید.

سیستم مستعمراتی موجب پیشرفتهای عظیمی در امر تجارت و دریانوردی شد. شرکت های انحصاری اهرم های نیرومند تجمع سرمایه گردیدند. مانوفکتورهای که بسرعت می روئیدند در وجود مستعمرات بازارهای تأمین شده ای یافتند و انحصار بازار موجب انباشت ثنابان ثروت بود. ثروتهای که خلج از اروپا مستقیماً بوسیله غارت، اسارت و آدمکشی تاراج شده بود بسوی متروپول روان میشد و در آنجا تبدیل به سرمایه میگردد. هالند که مقدم بردیگران سیستم مستعمراتی را بنحو کامل بسط داده بود، در سال ۱۶۴۸ باوج قدرت بازرگانی خود رسید. این کشور تقریباً بطور انحصاری تجارت با هند شرقی و معاملات بین جنوب غربی و شمال شرقی اروپا را در دست خود داشت. صید ماهی، نوگان و مانوفکتورهایش سرآمد کشورهای دیگر بود. سرمایه هلی این جمهوری شاید مهمتر از مجموع سرمایه های کشورهای دیگر اروپا بود. در حالیکه توده های مردم هالند در ۱۶۴۸ مشقت کشیده تر، فقیرتر از دیگر کشورهای اروپائی در مجموع بود و خشونت آمیزتر از آنها تحت ستم و فشار قرار داشت.

بین سالهای ۱۴۹۲ (که کولومبوس امریکا را کشف کرد) و ۱۸۶۶ در حدود (۱۰) میلیون برده افریقائی بطرف امریکا ("جهان نو") برده شد که دولت و تاجران هالندی سهم زیادی درین تجارت داشتند و در حدود نیم میلیون برده از افریقای جنوبی در سورینام، کوراسا و آنتیلن (جزایر تحت مستعمره هالند در امریکای جنوبی) موجود بود. در حالیکه دولت هالند بیحیث آخرین کشور قانون برده داری را در سال (۱۸۸۲) بطور رسمی لغو نمود، آماده سال بعد از آن نیز به تعداد (۲۲) هزار برده در سورینام و (۱۰) هزار آنها در آنتیلن تحت کنترل دولت باقیمانده در کشتزارها بکار مقشبتبار میپرداختند.

از اوایل قرن شانزدهم تا اوایل نیمه دوم قرن بیستم قاره های آسیا، افریقا، امریکا و آسرالیا بوسیله بزرگترین کشورهای استعماری چون پرتغال، اسپانیا، هالند، انگلستان، فرانسه، روسیه، آلمان، بلجیم، جاپان و غیره بطور گسترده غارت گردید و ثروتها و منابع آنها بکشورهای متروپول منتقل گردید. تا سال ۱۹۰۰ توسعه اراضی مستعمرات اروپا و سرزمینهای متعلق به کشورهای استعماری اروپا و منجمله ایالات متحده امریکا به ترتیبی بود که ۹۰ فیصد افریقا، ۵۷ فیصد آسیا، ۱۰۰ فیصد آسترالیا و ۲۷ فیصد امریکا را در تصرف داشتند. شرایط انتقال سرمایه داری بمرحله سرمایه داری انحصاری و سرمایه

مالی در اواخر قرن نوزدهم با تشدید مبارزه کشورهای سرمایه داری امپریالیستی بر سر تقسیم جهان مربوط است و این شرایط را به مثابه دوران تشدید "توسعه طلبی" (توسعه اراضی) کشورهای عمده اروپا متمایز مینماید؛ و تا سال ۱۹۱۴ به ترتیب کشورهای انگلستان، روسیه، فرانسه، آلمان، ایالات متحده، ژاپن، بلژیک و هالند جمعاً (۱۳۴) میلیون کیلومتر مربع اراضی و (۱۶۵۷) میلیون سکنه را در قاره های آسیا، آفریقا، استرالیا و امریکای لاتین در تصرف داشتند که از جمله (۲۴) میلیون کیلومتر مربع اراضی و (۴۴۰) میلیون سکنه در سلطه استعماری انگلستان و (۲۲) میلیون کیلومتر مربع اراضی و (۱۶۹) میلیون سکنه در سلطه استعماری روسیه قرار داشته است.

بعد از جنگ جهانی دوم با مبارزه ملی ضد استعماری و ضد امپریالیستی خلقها و ملل، کشورهای زیادی از قاره های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین از سلطه قدرتهای استعماری نجات یافته و به استقلال سیاسی شان دست یافتند. اما با نفوذ و سلطه سرمایه مالی قدرتهای سرمایه داری درین کشورها بار دیگر استقلال سلسلی آنها با مخاطره افتاده و یکسورهای تحت سلطه امپریالیزم مبدل شدند. کشورهای آسیا، آفریقا، و امریکای لاتین بار دیگر در معرض رقابت قدرتهای امپریالیستی در مسیر تجدید تقسیم جهان قرار گرفته و به وابستگی همه جانبه اقتصادی و سیاسی این قدرتها درآمدند. زحمتکشان این کشورها به شدت مورد استثمار و ستم طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور بوروکرات و سرمایه های امپریالیستی قرار گرفته و حاصل نیروی کار، منابع و ثروتهای طبیعی آنها بوسیله سرمایه های امپریالیستی غارت میگردد و در طی قرن اخیر حجم این غارت و چپاول چند برابر شده است.

کارتلها، ترانسها، کانسرسیونها و شرکتها بزرگ چند ملیتی صاحب بخش اعظم حجم سرمایه های جهان اند، بر ثروتها و منابع خلقها و ملل تحت ستم جهان تسلط دارند و از طریق نهاد های پولی و مالی متعلق ب آنها از جمله بانک جهانی و صندوق بین المللی پول اهرمهای اقتصاد جهان را در تمام عرصه ها تحت کنترل دارند. زحمتکشان کشورهای خودی و خلقها و ملل زحمتکش کشورهای تحت سلطه را به شدت مورد بهره کشی قرار میدهند، منابع و ثروتهای آنها را به کمک دولتهای این کشورها به یغما میبرند. هر روز کشورهای فقیر فقیر تر میشوند، توده های بیشتری درین کشورها به منجلا ب فقر و گرسنگی، مریضی، بیسوادی و بیکاری فرو میروند. بالعکس کشورهای سرمایه داری ثروتهای هنگفتی نصیب میشوند. فقط عده اندکی (طبقات ملاک، کمپرادور و بوروکرات) در کشورهای تحت سلطه اند که بعد از سرمایه های امپریالیستی از غصب حاصل دسترنج توده های زحمتکش و غارت منابع این کشورها صاحب ثروتهای گزاف شده اند.

خلاصه تاریخ تجمع سرمایه با وحشت و بربریت غیر قابل وصفی رقم میخورد و منشأ آنرا غارت خلقها و ملل، دزدی، کشتار، ستم و تجاوز، استثمار شدید و بیعدالتی و اعمال غیر انسانیترین شیوه های مظلوم علیه خلقها و ملل تشکیل میدهد. سرمایه تاریخ و حشمتبار و خون چکانی دارد و به بهای دردورنج، فقر و گرسنگی و مشقت و عذاب صدها میلیون از انسانهای زحمتکش و مظلوم کره زمین تجمع یافته است. تمام فجایع و سببیتی که علیه خلقها و ملل در جهان صورت گرفته و میگیرد منشأ آن سرمایه و سرمایه دار است. در شرایط فعلی جهان همه این وقایع شرم آورو ننگینی که در جهان رخ میدهد، همه این تجاوز، کشتار، فجایع، قاچاق و بردگی جنسی زنان، ویرانی، اسارت، ستم و سلطه گری که در سراسر جهان از جمله در عراق، فلسطین، افغانستان صورت میگیرد از عملکرد سرمایه است تا زمینه استثمار و غارت بیشتری را برایش آماده سازد. در نتیجه: با در نظر داشت تاریخ جنایتبار تجمع سرمایه و ماهیت غارتگرانه و سرشت سببانه سرمایه داری و عملکرد وحشیانه آن علیه خلقها و ملل در کشورهای مختلف جهان؛ راه نجات واقعی زحمتکشان جهان از جمله کارگران، دهقانان،

سایراقتشارزحمتکش وروشنفکران مترقی مردمی ازین ورطهٔ مشقت‌آوراستم واستثمارسرمایهٔ جهانی وسایرطبقات ارتجاعی ستمگرو استثمارگر) ورهائی ازین شرایط پرازدردورنج وعذاب، فقروگرسنگی، بیماری وبیسوادی، حوادث طبیعی، بی امنی وانواع مصایب ویدبختیها؛ روی آوردن به مبارزهٔ انقلابی وسرنگونی سلطهٔ امپریالیزم وارتنجاع جهانی وتشکیل دولتهای انقلابی مردمی است. درآنصورت است که دیگرامکانی برای غارتگری سرمایهٔ جهانی وانباشت سرمایه ومجالی برای اعمال حاکمیت وستم واستثمارامپریالیزم وطبقات ارتجاعی فنودال وکمپرادوربوروکرات باقی نخواهدماند وجهان به صاحبان اصلی آن(خلقههای زحمتکش وتحت ستم) تعلق خواهدگرفت.(تتبع ازمنابع علمی مترقی جهان)

اشعارانتخابی:

عشق پرواز

چه جان بخش است درعشق تمپیدن

جهان دیگرازنوآفریدن

بسوی کهکشانهایش رفتن

ببال زحمت انسان پریدن

شهاب تیره کام رزم وپیکار

درین وادی به پروازوارهیدن

بتیغ خشم محنت آشنایان

گلوی میروسلطان رابردن

وانگه دربهارستان میهن

بیای گلبن زحمت چمیدن

سرودزندگانی سازکردن

گل امیدانسان پروریدن

زباغ آرزوی رادمردان

گیاه هرزه گی راپاک چیدن

خوشادرپرتوخورشیدزحمت

جهانی دیگرازنوآفریدن

پیغام بهار

بهار از کشور آزادگان پیغام خون دارد
شفق در ظلمت شبهانوید سرخگون دارد
نسیم صبح آزادی پیام مابه دشمن گو
که رزم خلق ماباتونه آهنگ سکون دارد
زکوی و برزن این کشور مرد آفرین مردم
صدای کوس آزادی طنین ارغنون دارد
چمنزار وطن بیرنگ و بوچون کوه غم باشد
کلی جویم که سرخی اش چمن رالاله گون دارد
(شاعر.....)